

فقط حیدر امیرالمومنین است



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت

طاهرینش

ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه

پیامبر خدا (ص) به حضرت علی (ع) لقب خیر البریه دادند یعنی بهترین فرد در کره زمین. و شیعیان و پیروان ان حضرت هم نسبت به بقیه انسان ها بهترین ها هستند.

چرا امیرالمومنین (ع) بهترین هستند؟ و چرا در بین نه میلیارد جمعیت جهان ، شیعیان امیرالمومنین بهترین ها هستند؟

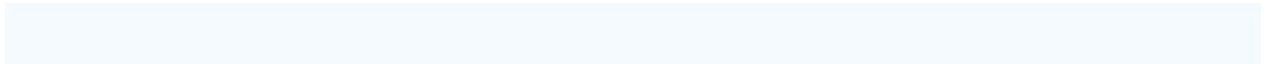
در روایات و داستانهایی که در این کتاب آورده شده میتوانیم شخصیت ان حضرت را بهتر بشناسیم

روایتی است که در جنگ خیبر وقتی امیرالمومنین برای فتح قلعه یهود رفتند. قهرمان یهودیان بنام مرحب به مقابله حضرت آمد. او سنگی را مانند تخم مرغ سوراخ کرده بود و به عنوان کلاهخود رو سرش گذاشته بود که شمشیر ها وقتی بر سر مرحب فرود می آیند شمشیر می شکست و او اسبی نمی دید. از طرفی

جادوگری او را با جادو از هر خطری طلسم کرده بود و گفته بود فقط کسی که
نامش حید است می تواند تو را بکشد!

وقتی حضرت مقابل مرحب قرار گرفت رجز خواند فرمود انا الذی سمتنی امی
حیدره...من اون کسی هستم که مادرم مرا حیدر نام نهاده است...مرحب فهمید که
دیگه کارش تمام است و حضرت ضربه بر سرش زد که کلاه سنگی او را
شکافت و او را کشت...

زمستان 1404. کرمانشاه



مهربانی امیرالمومنین (ع)

از جمله سفارشاتى كه. درباره اخلاق محمدى هست اينه كه به يتيم‌ها و بيوه زن‌ها محبت بشه چون اينجا دچار آسيب بودند از مهر و محبت محروم بودند در اين رابطه روايتش خيلى جالبه قنبر غلام اميرالمومنين ميگه كه روزى اميرالمومنين متوجه شد در يك خانه يتيم‌هاى هستند مقدارى برنج خرما و روغن حضرت تهيه و اون رو در كيسه‌اى گذاشت. و نداد به من خودش بر گرده گرفت و به من فرمود تو همراه ما بيا وقتى به خانه يتيمان رفتيم حالا ظاهرا اميرالمومنين آشپزى خوب بوده ميگه آقا با اون برنج و روغن و اون غذاها غذاهاى خوشمزه‌اى درست كرد بعد يتيما را آورد به اين بچه‌هاى يتيم از اين غذاهاى خوشمزه خوراند تا سير شدن بعد چيكار كرده حضرت على خيلى عجبىه ها. روى زانو‌ها و دو دست راه مى رفت و بچه‌ها را با تقليد از صداى بعب گوسفند مى خنداندا! اميرالمومنين صداى گوسفند از خودش در مى آورد تا يتيم‌ها بخندن بچه‌ها نيز چنان مى كردند و فراوان خنديدن بعد ديگه فرمود بريم ديگه گفتم مولاي من امروز دو چيز براى من سوال شد يكي اينكه غذا را نداديد من ببرم من غلام شمام خودت بردى دوم همين صداى گوسفند كه درآوردى كه بچه‌ها رو بخندانى چى بود علتش چه بود. آقا فرمود كار خوبه براى رضاى خدا باشه. خدا

دوست داره که آدم باری را حمل کنه برای نیازمندان. میگه وقتی حرکت می کنه
که مثلاً بره به یه بیوه زنی کمک کنه به یه یتیمی کمک کنه از همونجا که
حرکت می کنه خدا براش پاداش می نویسه

دومی حالا چرا صدای گوسفند فرمود که وقتی که وارد خانه آنها شدیم آنها
گریه می کردند. داشتن بچه ها گریه می کردن خواستم وقتی خارج می شوم هم
سیر باشند هم خندان باشند

امروز فهمیدم که علی علیه السلام کیست

خاطره مقام معظم رهبری: وقتی منزل شهید ارمنی مانوکیان رفتیم و از شهید تعریف کردند. ما فهمیدیم نام این شهید بزرگوار، شهید «مانوکیان» است و به اندازه شهیدان «بابایی»، «اردستانی» و «دوران»، پرواز عملیاتی جنگی داشته است. بمب افکن رهگیر بوده و بالای صد سُرُتی پرواز موفق در Fخلبان هواپیمایش ۱۴ بغداد داشته است. بعد هواپیمایش را توی دژ آهنی بغداد می زنند و شهید، هواپیما را تا آن جا که ممکن است، اوج می دهد و هواپیما در اوج تا نقطه صفر خودش که اتمسفر است، بالا می آید و بقیه اش را به سمت ایران سرازیر می کند. موتورهای هواپیما منهدم می شوند و هواپیما لاشه اش توی خاک ایران می افتد؛ ولی چون دیگر سیستم برقی هواپیما کار نمی کرده، نتوانسته ایجکت کند و نشد که چتر برای شهید کار کند. سرانجام، هواپیما به زمین خورد و وی به شهادت رسید. او ارمنی ای بود که حتی حاضر نشد لاشه هواپیمای جمهوری اسلامی به دست عراقی ها بیفتد. این بزرگوار در نیروی هوایی، مشهور است

مادر شهید گفت: آقا! حالا که منزل ما هستید، من می‌توانم جمله‌ای به شما عرض کنم؟ آقا گفت: بفرمایید، من آمدم این‌جا که حرف شما را بشنوم. گفت: ما هر چند با شما از نظر فرهنگ دینی فاصله داریم، اما در روضه‌هایتان شرکت می‌کنیم؛ ولی خیلی مواقع داخل نمی‌آییم. روز شهادت امام حسین علیه‌السلام، روز عاشورا و تاسوعا، به دسته‌های سینه‌زنی امام حسین علیه‌السلام، شربت می‌دهیم و می‌آییم توی دسته‌هایتان می‌نشینیم؛ ظرف یک‌بار مصرف می‌گیریم که شما مشکل خوردن نداشته باشید. توی مجالس شما شرکت می‌کنیم و بعضی از حرف‌ها را می‌شنویم. من تا الآن بعضی چیزها را نمی‌فهمیدم. می‌گفتند: مسلمان‌ها یک رهبری داشتند به نام علی علیه‌السلام که دستش را بستند و ۲۵ سال حکومتش را غصب کردند؛ نمی‌فهمدم یعنی چی! می‌گفتند: آخر شب، نان و خرما می‌گذاشت روی کولش می‌رفت خانه یتیمان که این را هم نمی‌فهمیدم؛ ولی امروز فهمیدم که علی علیه‌السلام کیست؛

امروز با ورود شما به منزلمان، با این همه گرفتاری‌ای که دارید، وقت گذاشتید و به خانه من غیر دین خودتان تشریف آوردید. اُسُقُف ما، کشیش محله ما هم به خانه ما نیامده است! شما رهبر مسلمین هستید. من فهمیدم علی علیه‌السلام که خانه یتیم‌هایش می‌رفت، چه قدر بزرگ است

علامه امینی جواب داد: مگر علی هم مسلمان بود؟

روزی علامه امینی صاحب کتاب ارزشمند الغدير، با جمعی نشسته بودند که یکی از روحانیون اهل سنت، اجازه ورود خواستند تا سوالی مطرح کنند. پس از اینکه به حضور آمدند عرض کردند: جناب شیخ ما معتقدیم علی (ع) خلیفه چهارم راشدین است و شما معتقدید اولی آنها. مگر نه اینکه علی (ع) مسلمان و پیرو رسول خدا بوده است پس اصرار شما به ارجحیت او نسبت به سه خلیفه قبلی چیست؟ علامه جواب داد: مگر علی هم مسلمان بود؟! همه سکوت کردند، عالم سنی گفت یعنی چه؟ خب معلوم است که مسلمان بود، علامه گفت: نه من فکر میکنم که علی اصلا مسلمان نبود!! مجددا عالم سنی گفت: چه میگوی شیخ؟ منظورت چیست؟ علامه گفت: مگر نه اینکه در قرآن آمده است (و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا)، اگر درب خانه مسلمانی را زدید و باز نکرد برگردید، ولی تا انجا که من میدانم عمر با لگد درب خانه را شکست و پهلوی دختر رسول خدا را که پشت در بود شکست!! آیا به نظر شما علی و فاطمه و اهل بیت خانه رسول

خدا مسلمان بودند؟! در این هنگام عالم سنی سر به زیر افکند و بی هیچ صحبتی
مجلس را ترک کرد.

منبع: سیره علما

برای امیر المؤمنین علیه السلام در یک شب سه هزار و سه منقبت بوده

◆ شب هفدهم ماه مبارک رمضان شب بسیار مبارکی است و در آن شب لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله با لشکر کفار قریش ملاقات کردند در بدر و در روزش جنگ بدر واقع شد و حق تعالی لشکر آن حضرت را بر مشرکین ظفر داد و آن اعظم فتوحات اسلام بود لهذا علما فرموده‌اند که در آن روز مستحب است صدقه و شکر خدا بسیار نمودن و غسل و عبادت در شبش نیز فضیلت عظیم دارد (مؤلف گوید که روایات بسیار وارد شده که: در آن شب بدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود کیست امشب برای ما برود از چاه آب بکشد بیاورد اصحاب سکوت کردند و هیچ کدام اقدام بر این کار نکردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشکی برداشت بطلب آب بیرون رفت و آن شب شبی بود سرد و باد می‌آمد و ظلمت داشت پس رسید به چاه آب و آن چاهی بود بسیار گود و تاریک و آن حضرت دلوی نیافت تا از چاه آب کشد لاجرم به چاه پایین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد رو کرد به آمدن که ناگاه باد سختی برخورد به آن حضرت که آن جناب از سختی آن نشست تا برطرف شد پس برخاست و حرکت فرمود که ناگاه باد سختی دیگر مانند آن

آمد آن حضرت نشست تا او نیز رد شد دیگر باره برخاست برود مرتبه سوم نیز همان نحو بادی رسید و آن حضرت نشست و چون رد شد برخاست و خود را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانید حضرت پرسید که یا ابا الحسن برای چه دیر آمدی عرض کرد که سه مرتبه بادی به من رسید که بسیار سخت بود و مرا لرزه فرا گرفت و مکثم به جهت برطرف شدن آن بادهای بود فرمود آیا دانستی آنها چه بود یا علی عرض کرد نه فرمود آن اول جبرئیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند و دیگری میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند و پس از آن اسرافیل بود با هزار ملائکه که سلام کرد بر تو و سلام کردند و اینها فرود آمدند به جهت مدد ما) فقیر گوید که اشاره به همین است قول آن کسی که گفته که از برای امیر المؤمنین علیه السلام در یک شب سه هزار و سه منقبت بوده و اشاره به همین نموده سید حمیری در شعر خود در مدح آن حضرت (أُقْسِمُ بِاللَّهِ وَآلَائِهِ وَالْمَرْءُ عَمَّا قَالَ مَسْئُولٌ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَى التَّقَى وَالْبِرِّ مَجْبُولٌ كَانَ إِذَا الْحَرْبُ مَرَّتْهَا الْقَنَا وَأُحْجِمَتْ عَنْهَا الْبَهَائِلُ يَمْشِي إِلَى الْقَرْنِ وَفِي كَفِّهِ أَيْضٌ مَاضٍ الْحَدَّ مَصْقُولٌ مَشَى الْعَفْرَنَاءَ بَيْنَ أَشْبَالِهِ أَبْرَزَهُ لِلْقَنْصِ الْغِيلُ ذَاكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلَةٍ عَلَيْهِ مِيكَالٌ وَجَبْرِيلُ مِيكَالٌ فِي أَلْفٍ وَجَبْرِيلُ فِي أَلْفٍ وَيَتْلُوهُمْ سَرَّافِيلُ لَيْلَةً بَدَرَ مَدَدًا أَنْزَلُوا كَأَنَّهُمْ طَيْرٌ أَبَائِيلُ)

♦ الهی بِحَقِّ عَلیٍّ، الهی بِحَقِّ عَلیٍّ ♦

مرحوم آیت

الله شاه آبادی نقل می

کرد که یکی از علمای اهل سنت کتابی علیه شیعه نوشته و گفته است که این کتاب مثل صاعقه شیعه را می

سوزاند. اما خود این عالم سنی در همین کتابش از عایشه نقل کرده است شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حجره

ی سایر همسرانشان را گشتم، ی من بودند. نیمه‌ی شب حضرت را نیافتم. حجره آنجا هم نبودند. بعد دیدم با سر و پای برهنه بالای بام حجره

ی خودم ایستاده و دست به آسمان بلند کرده و خداوند را به حقّ حضرت علی

قسم می دهند و عرضه می دارند:

◆ اَلْهَىٰ بِحَقِّ عَلِيٍّ، اَلْهَىٰ بِحَقِّ عَلِيٍّ ◆

و دعا می

کنند. عرض کردم کسی را بهتر از علی نیافتید که خدا را به حقّ او قسم می

دهید؟

فرمود قسم به آن کسی که جانم به دست قدرت اوست، به آسمان نگاه کردم،

بهتر از علی نبود، به زمین نظر کردم، بهتر از علی نبود، به شرق و غرب نگاه

"کردم، کسی بهتر از علی نبود، لذا خدا را به حقّ او قسم دادم

مصباح الهدی - مبحث اهل بیت صلوات الله عليهم اجمعين - ص ۲۸۹*

جبرئیل بهتره یا اسرافیل؟

:شیخ صدوق قدس سره از جناب ابوذر رحمه الله نقل کرده است که گفت

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود

.اسرافیل بر جبرئیل مباحات کرد و گفت: من از تو بهتر هستم

جبرئیل گفت: چگونه و به چه دلیل تو از من بهتری؟

گفت: به خاطر اینکه من یکی از هشت فرشته ای هستم که عرش الهی را بدوش

دارد، من مأمور دمیدن در صور هستم و من نزدیک ترین فرشته به درگاه ربوبی

ام.

.جبرئیل گفت: من از تو بهترم

اسرافیل گفت: چگونه و به چه علت تو از من بهتری؟

گفت: بخاطر اینکه من امین پروردگار بر وحی و فرستاده او بسوی انبیاء و رسولانم، امر خسوف (ماه گرفتگی) و غرق کردن اشیاء به دست من است و خداوند امت‌هائی را که بخواهد هلاک کند به دست من هلاک و نابود میکند.

بعد فرمود: این دو نزاع خود را به پیشگاه الهی عرضه داشتند، خداوند به آنها خطاب کرد و فرمود: ساکت باشید و مباحثات نکنید، به عزت و جلالم قسم کسی را آفریده‌ام که از شما بهتر است.

عرض کردند: آیا مخلوقی بهتر از ما آفریده‌ای در حالیکه ما از نور آفریده شده ایم؟

فرمود: بله، آنگاه به حجاب قدرت فرمان داد که ظاهر شود، وقتی آشکار شد، دیدند که بر ساق عرش نوشته شده است

لا إله إلا الله، محمد رسول الله، و علی و فاطمة و الحسن و الحسين خیر خلق الله

خدائی جز خدای یگانه نیست، محمد فرستاده خداست، علی، فاطمه، حسن و «
حسین بهترین مخلوقات پروردگار هستند

جبرئیل عرض کرد: یا رب؛ أسألك بحقهم عليك أن تجعلني خادمهم. «خداوندا!
از تو درخواست می کنم بحق این بزرگواران که مرا خدمتگزار ایشان قرار دهی»
و خداوند آن را پذیرفت، پس جبرئیل از اهل بیت قرار گرفت و او خادم و
..خدمتگزار ما می باشد

 منابع

القطره، ج 1، ص 97. تأویل الآيات، ج ۲، ص 834، ح 7. ارشاد القلوب: 2/295
و مدینه المعاجز: 2/394

سخنان ابن عباس در آخرین لحظات عمرش

مردی از اهل طائف به هنگامی که عبد الله بن عباس بیمار بود؛ (همان بیماری که در آن دنیا را وداع گفت) نزد او آمد و لحظه‌ای نشست. ابن عباس بی‌هوش شد. او را به صحن خانه آوردند. به هوش آمد. گفت: خلیل و یار من رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من خبر داد که در دوران عمرم دو بار هجرت خواهم کرد؛ هجرتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتم و هجرتی با علی علیه السلام و نیز به من خبر داد که من در پایان عمر نابینا خواهم شد (و چنین شد) ... و نیز به من دستور داد که از پنج گروه بیزار باشم: از ناکثین (پیمان‌شکنان) همان‌ها که در جنگ جمل حاضر شدند و از قاسطین (ظالمان و ستمگران شام) که در جنگ صفین حاضر شدند و از خوارج که در میدان نهروان حضور یافتند و از «قَدَرِیّه» آنهایی که شبیه نصارا در دینشان بودند و گفتند: هیچ چیزی مقدر نشده (و همه چیز را خدا به ما تفویض کرده است) و از «مرجئه» آنها که شبیه یهود در دینشان شدند. گفتند: خدا آگاه‌تر است (که گناه کاران نیز اهل بهشتند) سپس گفت

اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْيِي عَلَى مَا حَيَّ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَمُوتُ عَلَى مَا مَاتَ «👉
👉 عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛

خداوندا من بر آنچه علی علیه السلام بر آن زنده بود زنده‌ام و بر آنچه او بدرود
" حیات گفت می‌میرم " این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد

رجال کشی ص ۵۶ - بحار الانوار ج ۴۲ ص ۱۵۲ 📖

احتجاج (حجت آوردن) عبد الله بن جعفر بر معاویه

عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت:

بعد شهادت امیرالمومنین (ع))

نزد معاویه بودم و حسن و حسین علیهما السلام با ما بودند و عبد الله بن عباس و

فضل بن عباس نیز نزد معاویه بودند، معاویه بطرف من توجه کرد

و به من گفت: چقدر حسن و حسین را بزرگ می شماری؟ و حال آنکه نه خود

آنها بهتر از تو هستند و نه پدرشان بهتر از پدر تو؟ و اگر نه این بود که فاطمه علیها

السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، هر آینه میگفتم که: مادر تو

اسماء بنت عمیس هم مادون او نیست،

در جواب او گفتم: به خدا آگاهی تو نسبت به آنها و پدر و مادر آنها کم است، و

چنین نیست که پنداشتی، به خدا سوگند این دو بهترند از من و پدر آنها بهتر است

از پدر من و مادر آنها بهتر است از مادر من، ای معاویه تو غافل هستی از آنچه که

من از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنها و درباره پدر و مادر آنها شنیدم

و آنچه شنیدم حفظ کردم و درک نمودم و آنرا روایت کردم

گفت بیاور ای پسر جعفر به خدا قسم تو نه دروغ میگوئی و نه مورد اتهام هستی.
..گفتم آنچه من در این موضوع میدانم بزرگتر است از آنچه تو می پنداری

گفت: هر چند بزرگتر از کوههای احد و حراء باشد

اکنون که خدا او را کشته و جمع شما را مبدل به تفرقه نموده و امر خلافت به
اهلش رسیده تو حدیث کن، ما با کی از آنچه بگوئی نداریم و آنچه (در فضایل
او) تعداد کنی زیانی به ما. نمی رساند

گفتم: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامیکه از این آیه از حضرتش
سوال شد "و ما جعلنا الرويا التي اريناك الا فتنه للناس و الشجرة الملعونه في
القرآن: " فرمود: همانا دیدم دوازده تن از پیشوایان گمراهی را که بر منبر من بالا
میروند و فرود میایند

و امت مرا بسیر قهقهرائی می برند و شنیدم از آنحضرت میفرمود: همانا فرزندان
ابی العاص زمانی که تعدادشان پانزده تن رسید

کتاب خدا را مورد تجاوز و تحریف قرار میدهند و بندگان خدا را بردگان خود
قرار میدهند و مال خدا را ثروت شخصی پندارند

ای معاویه، همانا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در حالیکه آنجناب بر
منبر بود

و من در برابر او بودم و عمر بن ابی سلمه، و اسامه بن زید، و سعد بن ابی وقاص،
و سلمان فارسی، و ابوذر، و مقداد، و زبیر بن عوام نیز در مقابل منبر حضور
داشتند آنجناب فرمود: آیا من بمومنین اولی (سزاوارتر) نیستم از خودشان؟
گفتم: بلی یا رسول الله، فرمود

آیا زنان من مادران شما نیستند؟ گفتم بلی یا رسول الله فرمود: من کنت مولاه
فعلی مولاه، اولی به من نفسه و ضرب بیده علی منکب علی فقال اللهم وال من
والاه، و عاد من عاداه،- یعنی: هر کس که من مولای او هستم، پس علی مولای
او است،

سپس بار دیگر خطاب به مردم نمود و فرمود: زمانیکه من از دنیا رخت بربستم،
علی به شما اولی است از خود شما،

و زمانی که علی از دنیا رفت، پسر من حسن اولی بمومنین است از خود آنها و
زمانیکه

حسن از دنیا رفت پسر محمد حسین اولی بمومنین است از خود آنها... تا آنجا که عبد
الله بن جعفر گوید

معاویه گفت: ای فرزند جعفر سخن بزرگی گفתי، و چنانچه آنچه گفתי بحق
باشد، بطور تحقیق امت محمد صلی الله علیه و آله از مهاجر و انصار همگی،
جز شما اهل بیت و دوستان و یاران شما هلاک شده اند

گفتم: قسم بخدا آنچه گفتم، بحق و مطابق واقع گفتم و آنرا از رسول خدا صلی
الله علیه و آله استماع نمودم،

معاویه (رو بطرف حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس نمود و بانها) گفت:
فرزند جعفر چه میگوید؟ ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: اگر تو بانچه او گفت
ایمان نداری بفرست دنبال آنهایی که نام آنها را برد و از آنها دایر باین مطالب
سوال کن،

معاویه فرستاد دنبال عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید و از آنها سوال نمود، آنها
گواهی دادند که آنچه را فرزند جعفر گفت، خود از رسول خدا صلی الله علیه و
آله و سلم شنیدیم

صفحه 66 جلد 2 ترجمه کتاب الغدير

امیرالمومنین بعد جنگ جمل پیشنهاد عایشه برای کمک به وی را نپذیرفت...

پس از جنگ جمل، و پشیمان شدن عایشه، امام علی علیه السلام در منزل عبدالله بن خزاعی به دیدن عایشه رفت، و حقائق را مطرح فرمود، عایشه شرمنده شده به اشتباه خود اعتراف کرد و پیشنهاد کمک داد و گفت

أَنْتِ أَحَبُّ أَنْ أَقِيمَ مَعَكَ فَأَسِيرَ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ عِنْدَ سَيْرِكَ

یعنی،

(.دوست دارم همراه تو باشم و در جنگ با دشمنان، تو را یاری کنم)

:حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نپذیرفت و پاسخ داد

ارْجِعِي إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي تَرَكَكِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ

یعنی،

(عایشه، بخانه ای برگرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تو را در آنجا ترک

[۱] کرد.)

در صورتی که همه سیاستمداران تلاش می کردند تا از حمایت عایشه برخوردار باشند.

و طلحه و زبیر فراوان در این راه سوء استفاده کردند

:و معاویه و عمرو عاص می گفتند

(ای کاش عایشه در جنگ جمل کشته می شد تا بهانه ای برضد علی به دست
[۲]. می آوردیم)

و اگر عایشه در جنگ های بعدی همراه امام علی علیه السلام می رفت و حکومت
آن حضرت را تأیید می کرد، از دیدگاه برخی از هواداران، آثار سیاسی چشم
گیری داشت،....[۱] مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۱

.کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۵۶ [۲]

تشبیه قبول ولایت به سجده فرشتگان بر ادم

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند

مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قُبُولِهِمْ وَلَاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ كَمَثَلِ الْمَلَائِكَةِ
فِي سُجُودِهِمْ لِآدَمَ وَ مَثَلُ مَنْ أَبِي وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ مَثَلُ إِبْلِيسَ

پذیرش ولایت امیرالمومنین علیه السلام از سوی مؤمنان در روز غدیر خم، مثل
سجدهی ملائکه بر آدم است؛ و مثل آنان که در روز غدیر از پذیرش ولایت
امیرالمومنین علیه السلام اعراض کردند، مثل ابلیس است.

اقبال الاعمال، ابن طاووس، ج ۱، ص ۴۶۴ 

غذای امام علی (ع)

غذای امام علی (ع) چه بود؟ آیا همیشه نان جو می خوردند؟ آیا گوشت نمی خوردند؟

امام علی (ع) در طول سال، گوشت نمی خورد مگر در عید قربان، و فرمود

(1). شما این کار را نمی توانید بکنید، پس مرا با ورع و اجتهاد کمک کنید

یکی از ویژگی های مهم امام علی (ع) ساده زیستی و زهد حضرت می باشد.

امام علی در نامه ای به عثمان بن حنیف، فرماندار بصره نوشت: "أَلَا وَ إِنَّ لِّكُلِّ

مَأْمُومٍ إِمَامًا يُقْتَدَى بِهِ...؛ بدانید که هر پیروی را امامی است که به او اقتدا می

نماید و از نور دانشش روشنی می گیرد؛ بدانید که امام شما از دنیای خود به دو

پاره تن پوش و از خوردنی هایش به دو قرص نان بسنده کرده است. بدانید که

چنین رفتاری در توان شما نیست، اما دست کم با پارسایی، تلاش، عفت و

".! استواریتان مرا یاری دهید

.امام علی یکی از علل ساده زیستی خویش را همدردی با محرومان بیان نمود

(2)

در نامه فوق به عثمان تصریح شده که امام به دو قرص نان اکتفا می کرده است ؛
از این رو اکتفا نمودن امام به دو قرص نان واقعیت دارد

گفتنی است: این جملات به آن معنا نیست که امام غذا های دیگر را تناول نمی کردند ؛ بلکه با توجه به روایاتی که در باب غذای امیر المومنین موجود است ،
نشان می دهد که حضرت از غذاهای دیگر هم استفاده می کرده است

1. امام صادق علیه السلام می فرماید: امام علی (ع) تا زنده بود، در دنیا حرام
نخورد...؛ در حالی که بیشتر غذایش ،سرکه و زیتون بود و شیرینی هم اگر به
(3) .دستش می رسید، خرما بود

2. نیز امام صادق از پدرش نقل می کند که: قبر، خدمتگزار حضرت علی ، هنگام
افطار برای حضرت کیسه ای آورد که بر آن مهر زده شده بود. مردی که حاضر
بود به حضرت گفت: یا امیرالمؤمنین! این کار نشانه بخل است که بر کیسه
خوراکت مهر می زنی؟! (اگر کسی در کیسه را باز کند معلوم می شود، زیرا مهر
تغییر می کند)

حضرت علی خندید و فرمود: « دوست ندارم در شکم چیزی داخل شود که
نمی دانم از کجا بدست آمده است!». آنگاه امام مهر کیسه را شکست و مقداری
نان در ظرف آب ریخت و چون خواست بنوشد، فرمود: « به نام خدا، بار خدایا!

برای تو روزه گرفتیم و با روزی تو افطار کردیم. از ما بپذیر که تو شنوای دانا
(4) . «هستی

3. عدی بن حاتم می گوید

مقابل حضرت علی مشک آب کهنه و کوچکی دیدم و چند قطعه نان جو و
مقداری نمک. به امام گفتم: « ای امیرالمومنین! به نظر من صلاح نیست شما
روزها با دشمن جهاد کنید و شبها به عبادت پردازید؛ ولی چنین غذایی
. «!بخورید

امام فرمود: « خودت را به قناعت عادت بده و مرض نفست را با قناعت درمان کن
. « که اگر این کار را نکنی، بیشتر از نیاز و ضرورت، از تو درخواست می کند
(5)

4. عبدالله بن ابی رافع می گوید: یکی از روزهای عید نزد امام علی رفتم، در حالی
که کیسه ای مهر خورده در برابرش بود. امام سر کیسه را باز کرد و قدری نان جو
خشک از داخلش بیرون آورد و میل کرد. به امام گفتم: « ای امیرالمؤمنین!
چگونه است که کیسه نانت را مهر زده ای؟» حضرت فرمود: « از این دو فرزندم
(6) . «(حسن و حسین) نگرانم که مبادا نانها را با روغن یا زیتون نرم کنند

5. امام علی اگر می خواست با نان، چیزی بخورد، یا سرکه می خورد یا نمک، و اگر می خواست قدری غذا را رنگین تر کند، کمی سبزیجات یا کمی شیر شتر هم میل می کرد. گوشت نمی خورد، جز مقدار بسیار کم، و می فرمود: « دل هاتان (7) . »! را گورستان حیوانات قرار ندهید

6. امامه دختر زینب دختر رسول خدا و خواهر حضرت فاطمه – که پس از ارتحال حضرت فاطمه، امام علی به توصیه همسرش با او ازدواج کرد – می گوید: « یکی از شب های ماه رمضان، برای امیرالمؤمنین خرما و قارچ آوردم و (8) . » ... می دانستم آن حضرت، قارچ دوست دارد

7. در روایت دیگری، امام صادق فرموده است: « غذای امام علی بیش ترین مشابهت را به غذای رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت؛ خودش نان و سرکه و (9) . » زیتون می خورد، ولی به سایرین نان و گوشت می داد

:جمع بندی روایات

با توجه به این روایات، امام علی به جز نان جو از غذاهایی مانند: سرکه، زیتون، خرما، سبزیجات، شیر شتر، گوشت، قارچ و غیره نیز استفاده می کردند.

و از جمع بین دو دسته از روایات: دسته ای که غذای حضرت را نان جو و دسته دیگر که غذای های دیگر را بیان می کنند چنین استفاده می شود که: غذای غالب آن حضرت نان جو به همراه نمک بوده ؛ اما گاهی از سایر غذاها نیز بهره می بردند.

: پی نوشت ها

1. غلام حسن محرمی ، جلوه های اعجاز معصومین (ع) ، قم ، انتشارات اسلامی ، ص 398.
2. عبد المجید معادیخواه ، فرهنگ آفتاب، تهران ، نشر ذره ، سال 1372 ، ش چاپ اول ، ج 6، ص 3030 - 3031.
3. همان، ص 3024.
4. شیخ مفید ، ارشاد ، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، کتب اسلامی چاپ دوم ، ج 2 ، ص 142.
5. شیخ حر عاملی ، وسائل الشیعة (آل البیت) قم، مؤسسه آل البیت ، سال 1414 ش ج 10 ، ص 160.
6. دیلمی ، ارشاد القلوب، ترجمه : علی سلگی نهاوندی ، قم ، ناشر : ناصر ،

ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین

رسول خدا (ص) فرمود: مبارزه علی (ع) با عمرو بن عبد ود (یا قتل عمرو یا ضربت علی) در روز خندق از عبادت انس و جن برتر یا بهتر است. (یا فرمود: از اعمال امت من تا روز قیامت، برتر است).

علامه مجلسی و طبرسی افزوده اند: زیرا خانه‌ای از خانه‌های مشرکان باقی نماند، مگر این که در اثر قتل عمرو بن عبد ود سستی در آن رخنه کرد و در مقابل، هیچ یک از خانه‌های مسلمانان نماند، مگر این که به واسطه قتل عمرو، عزت یافت.

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: اما بیرون آمدن و نبرد علی (ع) به روز جنگ خندق با عمرو بن عبد ود بزرگ‌تر از آن است که گفته شود بزرگ، و شکوهمندتر از آن است که گفته شود، با شکوه است. این مبارزه همان گونه است که شیخ ما ابو الهذیل گفته است. کسی از او پرسید: علی در پیشگاه خداوند بلندمرتبه‌تر است یا ابوبکر؟ ابو الهذیل گفت: ای برادرزاده، به خدا قسم، نبرد

علی با عمرو در جنگ خندق معادل همه اعمال و عبادات مهاجرین و انصار بلکه
فراتر از آن است، تا چه رسد به اعمال ابوبکر به تنهایی

آیا در روز غدیر تنها بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطرح بود؟

پاسخ

خیر، بیعت با همه امامان معصوم (علیهم السلام) از امام علی (علیه السلام) تا حضرت قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه) مطرح شد. جمع حاضران با دستور خدا به امامت همه امامان اعتراف کردند و سپس چون امام علی (علیه السلام) در جمع حاضران، حضور داشت با آنحضرت بیعت کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: معاشر الناس! انکم اکثر من أن تصافقونی بکف واحد، فی وقت واحد قد امرنی الله عزوجل ان اخذ من السنتکم الا قرار بما عقدت لعلی . امیرالمؤمنین و لمن جاء بعده من الائمة منی و منه

ای جمعیت انسانها! جمعیت شما بیشتر از آن است که بتواند با دست خود با من (در این صحرا بیعت کنید پس از طرف خدا داده شدم که از شما اقرار بگیرم نسبت به ولایت علی (علیه السلام) و امامت امامان پس از او که فرزندان من و علی هستند.

آیا قلب برادرت با ما بود

اولین جنگی که در دوران زمامداری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)   اتفاق افتاد، جنگ جمل بود.

لشکر علی (علیه السلام) در این نبرد پیروز شد و جنگ خاتمه یافت. یکی از اصحاب حضرت که در جنگ شرکت داشت، گفت

دوست داشتم برادرم در اینجا بود و می دید چگونه خداوند شما را بر دشمن پیروز نمود. او نیز خوشحال می شد و به اجر و پاداش نایل می گشت

امام (علیه السلام) فرمود

آیا قلب و فکر برادرت با ما بود؟

گفت: آری

امام (علیه السلام) فرمود: بنابراین او نیز در این جنگ همراه ما بوده   است.

آنگاه افزود: نه تنها ایشان بلکه آنها که در صلب پدران و در رحم مادرانشان
هستند، اگر در این نبرد با ما هم فکر و هم عقیده باشند، همگی با ما هستند که به
زودی پا به جهان گذاشته و ایمان و دین به وسیله آنان نیرو می گیرد

چرا مخالفین موفق‌ترین اند و مسلمانان اندر خم یک کوچه مانده؟

♦ امیرالمومنین:

خبردار شدم که بُسر بن ارطاه (سرلشکر معاویه) بر یَمَن تسلط یافته و به خدا قسم

می‌دانم که این جماعت به زودی بر شما غلبه خواهند کرد، زیرا ▼

1 آنها در مسیرِ باطلِ خود، متحدند و شما در دفاع از حق، متفرّقید

2 شما امام خود را در حق، نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل،
!فرمانبردارند

3 آنها نسبت به فرمانده‌شان امانتدار و شما خیانتکارید

4 آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی

[آنقدر خیانت پیشه‌اید که] اگر یک قدح چوبین را به یکی از شما امانت دهم،

می‌ترسم که بند [بی ارزش] آن را بدزدید

نهج البلاغه، خطبه 25

بدون ولایت محال است موحد شویم

از مرحوم قاضی نقل شده است که در همین مورد فرموده اند: سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهداست و پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس (ع) است. و نیز فرمود: وصول به مقام توحید و سیر صحیح الی الله و عرفان ذات احدیت - عز اسمہ - بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حق از علی بن ابی طالب (ع) و فرزندان از بتول عذراء (ع) محال است. و به همین دلیل همه چیز خود را مدیون قرآن و عترت می دانست و گاهی می فرمود: اگر من به جایی رسیده باشم، از دو چیز است: 1. قرآن کریم 2. زیارت سیدالشهدا (ع)

مرحوم قاضی معتقد بودند که محال است عارف به حقیقت ولایت نرسیده باشد: مرحوم قاضی می فرموده است: محال است کسی به درجه توحید و عرفان برسد و مقامات و کمالات توحیدی را پیدا نماید و قضیه ولایت بر او منکشف نگردد. ایشان معتقد بودند بزرگانی را که نامشان در کتب عرفان ثبت است و آنها را واصل و فانی شمرده اند و از اهل ولایت نبوده اند، بلکه از عامه به شمار می آیند، یا واصل نبوده اند و ادعای این معنی را

می نموده اند و یا تحقیقا ولایت را ادراک کرده اند، ولی بر حسب مصلحت
زمانهای شدت و حکام و سلاطین جور که از عامه بوده اند، تقیه می کردند و
ابراز نمی نمودند؛ مانند مولی محمد رومی بلخی صاحب کتاب

وصیتهای امیرالمومنین (ع)...

از آن ساعت که علی (ع) ضربت خورد تا آن ساعت که جان به جان آفرین تسلیم کرد، کمتر از چهل و هشت ساعت طول کشید، اما علی این فرصت را از دست نداد، دقیقه‌ای از پند و نصیحت و راهنمایی خودداری نکرد، وصیتی در بیست ماده به این شرح تقریر کرد و نوشته شد

بسم الله الرحمن الرحيم. این آن چیزی است که علی پسر ابو طالب وصیت «
می‌کند. علی به وحدانیت و یگانگی خدا گواهی می‌دهد، و اقرار می‌کند که
محمد بنده و پیغمبر خداست، خدا او را فرستاده تا دین خود را بر دینهای دیگر
غالب گرداند. همانا نماز و عبادت و حیات و ممات من از آن خدا و برای
خداست. شریکی برای او نیست. من به این امر شده‌ام و از تسلیم شدگان خدایم
فرزندم حسن! تو و همه فرزندان و اهل بیت و هر کس را که این نوشته من به او «
برسد، به امور ذیل توصیه و سفارش می‌کنم

تقوای الهی را هرگز از یاد نبرید، کوشش کنید تا دم مرگ بر دین خدا باقی
بمانید.

همه با هم به ریسمان خدا چنگ بزنید، و بر مبنای ایمان و خداشناسی متفق و متحد باشید، و از تفرقه پرهیزید. پیغمبر فرمود: اصلاح میان مردم از نماز و روزه. دائم افضل است و چیزی که دین را محو می کند فساد و اختلاف است. ارحام و خویشاوندان را از یاد نبرید، صله رحم کنید که صله رحم حساب انسان را نزد خدا آسان می کند.

خدا را! خدا را! درباره یتیمان، مبادا گرسنه و بی سرپرست بمانند.
خدا را! خدا را! درباره همسایگان. پیغمبر آنقدر سفارش همسایگان را کرد که ما گمان کردیم می خواهد آنها را در ارث شریک کند.
خدا را! خدا را! درباره قرآن. مبادا دیگران در عمل به قرآن بر شما پیشی گیرند.
خدا را! خدا را! درباره نماز. نماز پایه دین شماست.
خدا را! خدا را! درباره کعبه خانه خدا. مبادا حج تعطیل شود که اگر حج متروک بماند مهلت داده نخواهید شد و دیگران شما را طعمه خود خواهند کرد.
خدا را! خدا را! درباره جهاد در راه خدا. از مال و جان خود در این راه مضایقه نکنید.

خدا را! خدا را! درباره زکات. زکات آتش خشم الهی را خاموش می کند.

خدا را! خدا را! درباره ذریه پیغمبرتان، مبادا مورد ستم قرار بگیرند

خدا را! خدا را! درباره صحابه و یاران پیغمبر. رسول خدا درباره آنها سفارش کرده است.

خدا را! خدا را! درباره فقرا و تهیدستان. آنها را در زندگی شریک خود سازید

خدا را! خدا را! درباره بردگان، که آخرین سفارش پیغمبر درباره اینها بود

کاری که رضای خدا در آن است در انجام آن بکوشید و به سخن مردم ترتیب اثر ندهید

با مردم به خوشی و نیکی رفتار کنید، چنانکه قرآن دستور داده است

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید. نتیجه ترک آن این است که بدان و ناپاکان بر شما مسلط خواهند شد و به شما ستم خواهند کرد، آنگاه هر چه نیکان شما دعا کنند دعای آنها مستجاب نخواهد شد

بر شما باد که بر روابط دوستانه میان خود بیفزایید، به یکدیگر نیکی کنید، از

کناره گیری از یکدیگر و قطع ارتباط و تفرقه و تشتت پرهیزید

کارهای خیر را به مدد یکدیگر و اجتماعا انجام دهید، و از همکاری در مورد

گناهان و چیزهایی که موجب کدورت و دشمنی می شود پرهیزید

از خدا بترسید که کیفر خدا شدید است

خداوند همه شما را در کنف حمایت خود محفوظ بدارد، و به امت پیغمبر توفیق «

دهد که احترام شما و احترام پیغمبر خود را حفظ کنند. همه شما را به خدا

می سپارم. سلام و درود حق بر همه شما.» مقاتل الطالبيين، ص 28-44، کامل ابن

اثیر، ج 3/ص 194-197،

امیرالمؤمنین علیه السلام دوستی یهودی داشت؛

محمد بن جعفر قرشی در کتابش از؛

جابر بن عبدالله نقل میکند؛

امیرالمؤمنین علیه السلام دوستی یهودی داشت؛

که با آن حضرت مانوس بود؛

و اگر آن حضرت، کاری داشت انجام می داد

تا آنکه یهودی از دنیا رفت،

آقا علی علیه السلام به حال او محزون شد؛

و برای او دچار وحشت شدیدی گردید

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم؛

در حالیکه خندان بود به آقا علی علیه السلام؛

نگاهی کرده و فرمود؛

ای ابالحسن ؛ آن رفیق یهودی تو چه شد؟

آقا علی علیه السلام عرض کرد؛ او مُرد و از دنیا رفت

فرمود؛ برای او محزون شدی و وحشت کردی؟

عرض کردند؛ بلی ای رسول خدا ص

فرمود؛ آیا دوست داری او را ببینی؟

عرض کردند؛ بلی؛ پدر و مادرم به فدای شما

فرمود؛ سر خود را بالا بگیر و نگاه کن

وقتی نگاه کرد پرده ها تا آسمان چهارم؛

از مقابل چشمان مبارک او کنار رفت؛

و در آنجا گنبد سبز رنگی را از زبرجد دید که؛

به قدرت الهی بدون تکیه گاهی معلّق است

نبی مکرم اسلام ص؛ فرمود؛

*یا أباالحسن هذا لمن یحبّک من أهل الذمّة

والیهود

والنصارى

والمجوس

.وشيعتك المؤمنون معى ومعك غداً فى الجنّة

ای اباالحسن ؛ این جایگاه کسانی از؛

*اهل ذمه

*و یهود

*و نصاری

*و مجوس

است که تو را دوست دارند،

ولی شیعیان تو فردای قیامت در بهشت؛

. کنار من و تو هستند

ما وقف خدمت حضرت أمير المؤمنين عليه السلام هستیم...

مرحوم آقای الهی طباطبائی برادر علامه طباطبائی رحمه الله علیهما میفرمود: ما روح بسیاری از علما را حاضر کردیم و سؤالاتی نمودیم مگر روح دو نفر را که نتوانستیم احضار کنیم، یکی روح مرحوم سید ابن طاووس و دیگری روح مرحوم سید مهدی بحر العلوم رضوان الله علیهما؛ این دو نفر گفته بودند: ما وقف خدمت حضرت أمير المؤمنين عليه السلام هستیم، و ابداً مجالی برای پائین آمدن نداریم.

(معاد شناسی، ج 1، ص: 186)

عالمان شیعه و سنی در کتاب‌هایشان، لقب‌های بسیاری را برای امام علی (ع) ذکر کرده‌اند:

لقب معنا

ابوالیتامی والمساکین پدر یتیمان و بینوایان

اسدالله شیر خدا

اسدالله الغالب الکرار شیر خدا (نماد شجاعت و دلاوری)

أخُ الرّسول برادر پیامبر

أذان اعلان کننده بیزاری خدا و پیامبر از مشرکان

أذن الله الواعیه گوش شنوای خدا

ازْهَدْ الزّاهِدین بی‌رغبت‌ترین زاهدان به دنیا

اسمُ الله الرّضیّ نام پسندیده خدا

أصلُ القَدیم گوهر دیرینه

امیرالبرّره امیر نیکان

امیر الجیوش فرمانده لشگرها

امیر المؤمنین فرمانده و رهبر مسلمانان

امیر النحل امیر مؤمنان و شیعیان (نحل به معنای زنبور عسل است و شیعیان به زنبور تشبیه شده‌اند).

امام پیشوا و رهبر

امامُ الأبرار پیشوای نیکان

امام الاتقیاء پیشوای پارسایان

امام الاولیاء پیشوای دوستان خدا

امام الأئمّة پیشوای امت پیامبر

امام البریه پیشوای آفریدگان خدا

امام الحق پیشوای حق و راستی

امام خلق الله پیشوای آفریدگان خدا

امام الصّالحین پیشوای شایستگان

امام القوم پیشوای مردم

امام المَّتَّقِينَ پیشوای پارسایان و تقوا پیشگان

امام المُّخْلِصِينَ پیشوای بی‌آلایشان

امام المَرْحُومِينَ پیشوای مهربابان و مهرآوران

امام المسلمین پیشوای مسلمانان

امام المؤمنین پیشوای دین‌داران

امام ذَوِی الْأَلْبَابِ پیشوای خردمندان

امام النَّاصِحِ پیشوای خیرخواه

أَمِينُ الرَّسُولِ رازدار پیامبر(ص)

أَنْزَعَ الْبَطِينِ کسی که از شرک و دو گانه‌پرستی جدا و از علم و دانش پُر گشته

أَنْیسُ الْمُؤْمِنِینِ دوست و همراه دین‌داران

أَوْرَعُ الْأَمِینِ زاهدترین و روشنگر فضائل و کمالات

أَوَّلُ الْعَابِدِینَ اولین عبادت‌کنندگان

أَوَّلُ الْقَوْمِ اسلاما نخستین کسی که اسلام را پذیرفت

أَوَّلُ مَظْلُومِ نخستین کسی که در راه خدا ستم دیده

أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ نَخَسْتِينَ كَسَى كَهْ بِهْ خُدا اِيْمَانِ آوَرْد

أَوَّلُ مَنْ غَضِبَ حَقُّهُ نَخَسْتِينَ كَسَى كَهْ حَقُّشِ غَضِبَ شَد

أَعْلَمُ الرِّزِينَ كَسَى كَهْ دَرِ كَمَالِ عِلْمِ وَ دَانَايِي قَرَارِ دَارْد

آمَرِ بِالْمَعْرُوفِ اَمَرِ كُنْنَدِهْ بِهْ خُوبِي

أَبُو اللَّوَاءِ صَاحِبِ پَرچَمِ

أَشْرَفُ الْمَكِينِ شَرِيفِ تَرِينِ دَرِ نَسَبِ وَ حَسَبِ

أَشَجَّعُ الْمَتِينِ شَجَاعِ تَرِينِ وَ صَاحِبِ مَتَانَتِ وَ قُوَّتِ

أَصْلَعُ الْأَمِينِ بِهْ دُورِ اَزْ شَرِكِ وَ مُورِدِ اِعْتِمَادِ اَمْتِ

بَابُ اللَّهِ بَابِ رَحْمَتِ پَرُورِدِ گَارِ

بَابُ الْحِطَّةِ بَابِ عَفْوِ كُنْنَدِهْ خُدا

بَابُ حِكْمَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ دَرِ عِلْمِ وَ حَكْمَتِ پَرُورِدِ گَارِ

بَابُ الْمَقَامِ دَرِ گَاهِ مَقْصُودِ

بَابُ مَدِينَةِ الْعِلْمِ دَرِ شَهْرِ عِلْمِ

بَابُ دَارِ الْحِكْمَةِ دَرِ شَهْرِ عِلْمِ وَ حَكْمَتِ

بَحْرُ الْعِلْمِ الْمَسْجُورِ دریاى جوشان و لبریز دانش

بَحْرُ الْعُلُومِ دریاى دانش‌ها

بَدْرُ الْمُضَىءِ ماه درخشان

بُرْهَانُ الْمُنِيرِ برهان نوربخش

بَيْضَةُ الْبَلَدِ کسی که در شهر خود یگانه و بزرگ است و همتایی ندارد و دیگران

حول او می‌گردند

تَالِي كِتَابِ اللَّهِ دنبال‌ه‌رو کتاب خدا

حَبْلُ اللَّهِ الْمُتَيْنِ ریسمان استوار خدا

حُجَّةُ اللَّهِ حجت خدا

حُجَّةُ الْأَبْرَارِ حجت نیکان

حُجَّةُ الْخِصَامِ دلیل قاطع بر خصومت‌کنندگان

حَافِظُ لِحُدُودِ اللَّهِ نگهبان حدود الهی

حَیْدَرَةٌ به معنای شیر و کنایه از شجاعت و دلاوری

حَلِيفُ الْمِحْرَابِ ملازم محراب

خاتم الوصیین آخرین وصی

خازنُ علمِ الله خزانۀ دار دانش خداوند

خاصۀُ الله برگزیده خدا

خالصۀُ الرّسول چکیده پیامبر

خلیفۀُ الله جانشین خدا بر روی زمین

خلیفۀُ رسول الله جانشین رسول خدا

خیر البریۀُ بهترین مخلوق خدا

خیر الأوصیاء بهترین سرپرست ها

خاصِفُ النّعل وصله زننده کفش (کنایه از تواضع)

خلیل الله دوست خداوند

دَابَّۀُ الأرض جدا کننده کافر از مؤمن

دَوَحَۀُ الهاشمیۀُ درخت شکوفان و تنومند خاندان هاشمی

دیانُ الدّین حاکم قیامت

ذو القرنین هذه الأمّة ذوالقرنین امت پیامبر

ذو النورین دارای دو نور (زینب و ام کلثوم)

ذکر یاد؛ کسی که یاد کردنش عبادت است

رأیه الهدی پرچم هدایت

رُكنُ الأولیاء اساس دوستان خدا

رفیق دوست و همراه

زوج البتول همسر فاطمه زهرا(س)

زینُ الصّدیقین زینت راستی پیشگان

زینُ الموحّدين النّجباء زینت یکتا پرستان نجیب

ساقی کوثر کسی که از حوض کوثر دیگران را سیراب می کند

سامعُ السّرّ و النّجوى شنونده راز و نیاز

سِدْرَةُ الْمُنْتَهی جایگاه یا درختی در آسمان که در قرآن و حدیث معراج به آن

اشاره شده است

سراجُ المُنیر چراغ فروزان (نماد روشنگری و هدایت)

سرّ الله راز پروردگار

سیف الله شمشیر خدا

سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ شمشیر رسول خدا

سَفِينَةُ النَّجَاةِ کشتی نجات

سید العرب بزرگ قوم عرب

سید البرَّة بزرگ نیکوکاران

سید المسلمین بزرگ مسلمانان

سید الأوصیاء بزرگ پیامبران

سید الوصیین آقا و بزرگ اوصیاء

سید النجباء آقای بزرگ زادگان

سعید سعادت‌مند، مبارک

شاه مردان الگوی کامل مردانگی

شاهد لِرَسُولِ اللَّهِ گواه و دلیل برای پیامبر (ص)

شبهه هارون همانند هارون (ع)؛ همان طور که هارون برادر موسی (ع) بود امام

.علی (ع) نیز برادر رسول اکرم (ص) است

شَجَرَةُ التَّقْوَى درخت تنومند و سربلند پرهیزکاری

شِهَابُ الثَّاقِب شهاب شکافنده

صَدِيقُ اکبر صدیق به کسی می گویند که در کردار و گفتار، راست و درست باشد و تصدیق کننده حق است

صَدِيقُ اعْظَم بسیار راست گو

صِرَاطُ الْمُسْتَقِيم راه راست

صاحب اللواء پرچمدار

صاحبُ الْعِصَاء مولای مردم

صاحب القضايا صاحب قضاوت‌ها

صالح المؤمنین بهترین مؤمنان (در آیه ۴ سوره تحریم، بنابر قول برخی از مفسران

شیعه [۲۶] [۲۷] و سنی [۲۸] مراد از عبارت صالح المؤمنین، امام علی است.)

صَفْوَةُ اللَّهِ دوست وفادار خداوند

طَرِيقُ الْمُسْتَقِيم راه راست

عَلَمُ التَّقَى پرچم پرهیزکاری

عَلَمُ الْهَادِي پرچم هدایت (نماد روشنگری و هدایت)

عَمُودُ الدِّينِ ستون دین

عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى دستاويز محکم الاهی

عَصْمَةُ الْأَوْلِيَاءِ زمام دوستان خدا

عَبِيَّةُ عِلْمِ اللَّهِ رازگاه دانش خدا

غُرَّةُ الْمُهَاجِرِينَ جلودار مهاجران

فَارُوقُ روشن گر و جداکننده حق از باطل

فَاصِلُ الْفَضَاءِ جداکننده حق از باطل

فَاصِلُ الْقَضَاءِ کسی که درباره قضاوت ها حکم قطعی می دهد

فَارِسُ الْعَرَبِ جنگجوی عرب

قُرْآنُ نَاطِقِ قُرْآنِ گویا

قَائِدُ رَهْبَرِ و پیشوا

قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ پیشوای روسفیدان و مه جبینان

قَائِدُ الْأُمَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ پیشوای امت به سوی بهشت

قائدُ الْمُتَّقِينَ پیشوای پرهیزکاران

قائدُ الْبَرَّةِ پیشوای نیکوکاران

قاصمُ الْكَفَرَةِ شکننده کافران

قَسِيمُ الْجَنَّةِ و النَّارِ قسمت کننده بهشت و دوزخ

قَصْدُ السَّبِيلِ هدایت کننده به راه راست و درست

قاتِلُ الْفَجَرَةِ از بین برنده فاجران و جنایتکاران

قاتِلُ النَّاكِثِينَ و المارقين و القاسطین از بین برنده ناکثین و مارقین و قاسطین

قَاضِي دَيْنِ رسول الله اداکننده قرض و وام پیامبر خدا

قَرْمُ الْحَدِيدِ بزرگ مرد

كاشِفُ الْكُرُوبِ برطرف کننده

كَرَّارٌ غیر الفَرَّارِ حمله برنده ای که فرار نمی کند

كَفُّ الْفُقَرَاءِ حامی تهیدستان

لِسَانُ الصِّدْقِ زبان راست گفتار

مرتضی پسندیده شده (خداوند او را پسندید و از او خشنود شد)

مُخْتَارٌ بَرِّگَزِيدَه (زیرا خدای تعالی او را بهترین نفر برگزید)

مَنْهَجُ الْوَاضِحِ رَاهِ أَشْكَارِ

مَحَجَّةُ الْبَيضَاءِ رَاهِ رُوشَنِ

مَحَجَّةُ الْكِبَرَى رَاهِ بَزْرَگِ

مَحَجَّةُ الْوَاضِحَةِ رَاهِ پیدَا

مَظْهَرُ الْعَجَائِبِ مَظْهَرِ شِگَفَتِیْهَا

مُنْفِقٌ اِنْفَاقِ کُنْدَه

مُشْتَرَى ۱ نَفْسَه کَسِیْ کِه جَانَش رَا [بِرَایِ خَشْنُودِیِ خِدا] مِیْ فَرُوشْد (اشاره به آیه

لَيْلَةُ الْمَبِيتِ)

مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ مَخْزَنِ حِکْمَتِ وَ دَانَشِ

مُولِیْ پِشَوَا وَ سِرُورِ

مُنْجِزُ الْوَعْدِ کَسِیْ کِه بِه وَعْدِه خُودِ وَفَا مِیْ کُنْدِ

مَارِدُ الْجَانِّ چِیره شْدِه بِرِ جَنْیَانِ

مُولِیْ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمَنَه پِشَوَایِ هَرِ مَرْدِ وَ زَنِّ مُؤْمِنِ

مُفَرِّجُ الْكَرْبِ رفع کننده غم و اندوه

مُحَنِّهُ الْكِبَرَى آزمایش بزرگ

مُهْلِكُ الْجَانِ هلاک کننده جنیان

مُقْتِي الْقُرُونِ فتوادهنده در تمام قرون

مُكْرِ الْكِرَاتِ پی در پی حمله کننده

مُدِيلُ الدَّوَلَاتِ جابجاکننده دولت‌ها

مُبِيدُ الشَّرْكِ نابودکننده شرک و دوگانه پرستی

مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ مولای مؤمنان

مِيزَانُ الْأَعْمَالِ ترازوی اعمال

نَبَأُ الْعَظِيمِ خبر بزرگ

نَقْدُ السَّبِيلِ روشن سازی راه‌ها

نِعْمَةُ نِعْمَتِ الْهَى

نَاهِي عَنِ الْمُنْكَرِ بازدارنده از بدی‌ها

نَاصِرُ لَدِينِ اللَّهِ یاور دین خدا

نَفْسُ الرَّسُولِ جَانِ پیامبر (ص)

وَصِيٌّ وَلِيٌّ و سرپرست

وَفِيَّ كَسَى كَهْ به وعده خود وفا می کند

وَجْهَ اللَّهِ جَلُوه خدا و آینه خدانما

وَزِيرٌ جَانَشِينِ پیامبر (ص)

وَلِيٌّ اللَّهِ وَلِيٌّ و سرپرست از جانب خدا

هَادِي هِدَايَتِ گَر

يَعْسُوبُ الدِّينِ سرپرست و جلودار مؤمنان

امیر مؤمنان علی (ع): "هیچ چیزی را مشاهده نکردم، مگر اینکه خدا را قبل از آن، بعد از آن و با آن دیدم..."

توضیح:

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند...

هدف از خلقت همین است که انسان به درجه ای از معرفت برسد که خداشناس واقعی بشود و هر چیزی را ببیند بیاد خالق آن خداوند حکیم بیافتد. و این فقط در عده کمی از انسانها وجود دارد.

باباطاهر خوب گفته که:

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم

به دریا بنگرم دریا ته وینم. به هر جا بنگرم کوه و در و دشت. نشان روی زیبای ته وینم...

اگر انسان به این درجه از معرفت برسد واقعا به کمال دست پیدا کرده است و ولی خدا شده است. نورانی میشود و باعث هدایت عده زیادی از مردم می گردد.

امیرالمومنین(ع) این چنین بودند لذا فرمودند هر چه را مشاهده کردم از اول تا آخر خدا را دیدم.

به قم برو و کیسه پولت را از میرزای قمی بخواه

گویند بعد از وفات میرزای قمی ، شخصی از اهل شیروان قفقاز همیشه در مقبره . میرزا خدمت می کرد و پولی هم دریافت نمی نمود

از او پرسیدند چگونه شما بدون توقع مزد در این جا خدمت می کنی؟ گفت من از بزرگان شیروان قفقازم و ثروت زیادی داشتم . در سفر حج ، هنگام مراجعت از مدینه به قصد زیارت عراق سوار کشتی شدم که در حین سوار شدن پولهایم به دریا افتاد و من با فروش اثاثیه ام خود را به نجف اشرف رساندم . در آنجا با دست خالی به امیرالمؤمنین علیه السلام توسل پیدا کردم . حضرت در خواب بمن فرمود ناراحت مباش وبعد از زیارت عتبات عالیات به قم برو و کیسه پولت را از میرزای قمی بخواه!

من هم به قم آمدم و به درخانه میرزای قمی رفتم . خادمش گفت آقا در خواب هستند . گفتم من غریبه ام و از راه دور آمده ام . خادم گفت پس خودت در را

بکوب . وقتی در را کوبیدم ، صدای میرزا بلند شد که ای فلان شخص! آمدم .
سپس در را باز کرد و کیسه پول مرا به من داد . و فرمود به شهرت برگرد و تا
زنده‌ام راضی نیستم این مطلب را به کسی بگویی . منم به شهرم برگشتم و بعد از
مدتی تصمیم گرفتم به خدمت ایشان بیایم ولی وقتی به قم برگشتم ایشان از دنیا
رفته بود لذا تصمیم دارم که خادم قبر ایشان باشم

خاطره‌ای شگفت و فراموش نشدنی از علامه امینی

یکی از خاطره‌های ماندگار، در ارتباط با استاد جلیل‌القدر، آیت‌الله میلانی، داستانی است که در مدرسه نواب - بالا خیابان مشهد - اتفاق افتاد. آن داستان که با شخصیت و کارنامه درخشان علامه آقا شیخ عبدالحسین امینی تبریزی گره خورده است برای طالبان علم و معرفت و حقیقت، بس آموزنده است. شاید تعبیر خاطره‌ای فراموش نشدنی، برای آن رویداد مقصودم را به مخاطب برساند.

علامه امینی که به مشهد مشرف شدند، از ایشان برای منبر رفتن در مدرسه نواب دعوت کردند. قرار شد که آن پژوهشگر بزرگ اهل بیت - سلام الله علیهم - ده روز برای خواص و عوام سخنرانی کند. پیدا بود که چنین مجلسی در نوع خود،

مجلسی بی نظیر خواهد بود. جمعیت آن قدر زیاد بود که بالا خیابان تا چهارراه نادری بسته شده بود. در آن ساعت‌ها، از دو طرف خیابان نادری، هیچ اتومبیلی تردد نداشت. مردم نه تنها محوطه مدرسه نواب را پر کرده بودند، بلکه در پیاده‌روها و خیابان نشسته و یا ایستاده بودند. علما و فضلا و حتی مراجع تقلید آن وقت خراسان پای منبر علامه امینی آمده بودند. تا آن جا که به یادمانده است، غیر از آیت الله میلانی، آیت الله میرزا احمد کفایی - آقازاده آخوند خراسانی - و آیت الله فقیه سبزواری و آیت الله آقا شیخ کاظم دامغانی در آن مجلس حضور داشتند.

علامه که منبر رفتند، خطاب به حضار مجلس شکوهمند آن روز خراسان چنین فرمودند:

من برای کار تألیف و تحقیق پیرامون مسأله غدیر، به هندوستان سفر کردم و چهار سال در آن سرزمین رحل اقامت افکندم. گمان نمی‌کنم کتابخانه‌ای در شهرهای هند باشد که من برای جست و جوی علمی‌ام بدان جا نرفته باشم. عشق

و جدیت در عرصه غدیر شناسی، سبب شده بود که چندان فرصتی برای خوابیدن نداشتہ باشم. در شبانه روز، شاید یکی دو ساعت مجال خوابیدن نداشتم

همان ساعت‌های اندک هم، به گونه‌ای نبود که بتوان آن را خواب کامل به حساب آورد، زیرا یکسر در حال خواب و بیدار بودم و ذهنم مشغول کار گسترده‌ای بود که می‌باید چند گروه، آن را به انجام می‌رسانیدند. [در حالی که من یک تنه آن را انجام می‌دادم.]

بعد از چهار سال اقامت در شهرهای مختلف هند، به دهلی نو آمدم و بلیت هواپیما تهیه کردم تا به ایران بازگردم. آن روز پرواز ما دو سه ساعت تأخیر داشت.

آن روز، حضرت آیت الله میلانی پای منبر نشسته بودند، طوری که علامه امینی و ایشان، چهره به چهره یکدیگر بودند. مرحوم علامه که از تأخیر در پرواز به ایران، سخن می‌گفت، ناگهان حضار را به وادی دیگری برد که تصور آن را نداشتند

علامه امینی، رو به آیت الله میلانی کرد و با همان لهجه ترکی اش فرمود: حضرت آیت الله میلانی! آن روز پیش خود گفتم: حالا که خبری از هواپیما نیست، دو سه ساعت بخوابم تا کمبود خوابم را جبران کنم.

همین که خوابم برد، در عالم رؤیا چیزی دیدم که تا حالا هرگز آن را مشاهده نکرده بودم.

واقعۀ دیدم! واقعۀ قیامت را. لب‌های مردم که همه جای صحرای محشر را پر کرده‌اند، از تشنگی خشکیده است. کاش [تنها] تشنه بودند، همه سرگردان بودند و سرها و چشم‌ها به این سو و آن سو چرخانیده می‌شدند.

حالا تشنگی و سرگردانی دیگران به من سرایت کرده بود. در آن گرمای جانکاه تشنگی چنان بر من غالب شد که طاقتم تمام شد.

من که حال در میان مردم بودم، همراه آنها به هر سو روان می‌شدم تا به آب دست پیدا کنم. به هر سمت که شتابان می‌رفتیم، جز سراب نبود و در حالی که

تشنگی بیشتر آزارمان می داد، سر جای خودمان باز می گشتیم و حیران و نگران می ماندیم. آن ساعت اضطراب، خرد و کلان خلق را در بر گرفته بود

ناگهان سرابی و دیوار بلندی نمایان شد. تا مردم آن جا را دیدند ابتدا به آن نقطه خیره شدند. ناگاه به آن سمت هجوم بردند، طوری که مرا همراه خودشان بردند

پیش خود گفتم: حتما این جا آب پیدا می شود. برگ سبز، علامت آب است نه علامت سراب. حالا می توانم نزدیکتر بروم و تشنگی ام را برطرف کنم

قدم به قدم جلو رفتم وقتی نزدیک شدم، دروازه بسیار بزرگی آشکار شد. وقتی نمای آن دیوار بلند و دروازه بسیار بزرگ را دیدم، یاد بناهای تاریخی افتادم که در جاده ها برای کاروان ها و مسافرین ساخته اند. درست، وسط آن در بزرگ، مثل درهای بزرگ تیمچه های قدیمی، درب کوتاهی بود که انگار برای رفت و آمد مردم قرار داده بودند

دو سوی آن در کوچک، دو نگهبان بودند که به هر کس اجازه وارد شدن به آن محوطه بسیار بزرگ را نمی دادند. حالا جمعیت برای رسیدن به آن، سخت هجوم آوردند و می خواهند از آن جا، یکی یکی داخل بروند و سیراب شوند.

تا خواستم به جلو قدم بردارم، نگهبان دست راست خودش را طرف سینه ام آورد و گفت: جلو نیا آقا شیخ! من که نومید شده بودم، اصرار و التماس نکردم و سر جای خودم برگشتم.

ناگهان، نگهبان دیگر مرا با نام صدا کرد و با لحنی محترمانه گفت: آقا شیخ عبدالحسین امینی! ای صاحب الغدیر! تشریف بیاورید که بی بی رخصت ورود دادند.

تعجب کردم و پیش خود گفتم: مگر این جا کجاست؟ بعد رو به آن نگهبان کردم و گفتم: آقا! بی بی که از ایشان اسم بردید، کیست؟ اصلا این جا که مردم هجوم آوردند، کجاست؟

نگهبان لبخند زد و به من خیره شد و گفت: شما که این همه از علی و زهرا سلام
الله علیهما سخن گفته‌اید، بی‌بی را نمی‌شناسی؟! آقا شیخ عبدالحسین! چطور
نمی‌دانی که این مکان، چه مکانی است؟ این جا، جایی است که در آن حوض
کوثر است آقای امینی! همان حوضی که در قرآن و احادیث اهل بیت علیهم
السلام خوانده‌ای و در کتاب خودت آورده‌ای

بی‌بی زهرای اطهر اکنون سر حوض نشسته‌اند، تا عاشقان حق را در صحرای
قیامت از آب حوض کوثر سیراب کنند. نامحرمان را به این آب گوارای ارزنده
راهی نیست! بی‌بی که از آمدن شما باخبر شدند، رخصت ورود دادند. تشریف
بیاورید آقا شیخ عبدالحسین

علامه امینی که به این جای داستان حوض کوثر در صحرای محشر رسیدند، رو به
حضرت آیت الله میلانی کردند و گفتند: حضرت آیت الله میلانی! همین که یک
پای خودم را آن طرف در گذاشتم، نسیم خوش و خنکی وزید که تا آن لحظه،
مشام من، چنین نسیمی را حس نکرده بود! بعد آرام آرام به سوی حوض کوثر
جلو رفتم.

وقتی نزدیک آن رسیدم، بی‌بی را دیدم که تمام قد بلند شدند و با لحن

!مهربانانه‌ای فرمودند: فرزند روحانی من! بیا! جلوتر بیا

شوق زده شده بودم! از این که حضرت زهرا از من با عنوان فرزند روحانی من

.تعبیر کرده بودند، از خرسندی در پوستم نمی‌گنجیدم

ناگهان، صدای گریه و ناله مردم در مدرسه نواب بلند شد، مجلس خطابه، مجلس

دیگری شد. علامه امینی بالای منبر غش کرد. حدود یک ربع ساعت، صدای هق

هق گریه جمعیت به گوش می‌رسید. انگار، علامه امینی حضار را همراه خودش

به صحرای محشر و وادی حوض کوثر برده است. مرحوم آیت الله میلانی، که

عمامه خودش را از سر برداشته بود، مثل مردم گریان و نالان بود. شانه‌های آقا

.می‌لرزید

پس از این که علامه به حال آمد، صدای علامه امینی بلند شد: خوشا به حال شما! خوشا به سعادت شما! حضرت آیت الله میلانی! قدر خودتان را بدانید و می دانم . که قدر خودتان را می دانید. تکرارها و تأکیدهای علامه امینی قابل تأمل بود

چرا نام حضرت علی (ع) در قرآن نیامده است؟ در جواب از این شبهه لازم است بگوییم اینکه نام حضرت علی (ع) در قرآن نیامده دلیلی بر عدم حقانیت حضرت علی (ع) نمی باشد

قرآن برای معرفی شخصیت های الهی از سه راه استفاده کرده است: ۱- گاهی شرایط ایجاب می کند که قرآن فردی را به نام معرفی کند؛ چنانکه می فرماید: « وَ مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ » (۱). «(حضرت عیسی می فرماید): من به شما مرده پیامبری را می دهم که پس از من می آید و نامش احمد است». در جای دیگر می فرماید: « يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى (۲). ای زکریا ما تو را به

پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم» ۲- گاهی شرایط ایجاد می‌کند که افرادی را با عدد معرفی کند، چنانکه می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا (۳). و خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرگروه برانگیختیم» ۳- بعضی اوقات شرایط ایجاب می‌کند که فرد مورد نظر را با اوصاف یا ذکر داستانی از آنان معرفی کند. داستان عزیر پیامبر، حضرت موسی و حضرت خضر بدون ذکر نام، مؤیدی بر این مدعاست. ذکر نام علی (ع) از این قسم سوم است و قرآن مجید بارها به فضایل حضرت علی اشاره کرده است بدون آنکه نامی از آن حضرت بیاورد. مانند: آیه ولایت (۴)، آیه مباحله (۵)، آیه اُولی الامر (۶)، آیه تبلیغ (۷)، آیه صادقین (۸) علاوه بر آن، اگر ذکر نام دلیل بر حقانیت است، نام بسیاری از پیامبران در قرآن ذکر نشده و تنها نام ۲۶ تن ذکر شده است. حال اگر نام پیغمبران در قرآن نیامده است آیا دلیل می‌شود که آنان پیامبر یا رسول نبوده‌اند؟ در حالی که قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ... (۹)؛ «پیش از تو رسولانی فرستادیم که سرگذشت گروهی را» برای تو ذکر کردیم و سرگذشت گروهی را ناگفته گذاشتیم.

لذا این که نام حضرت علی (ع) در قرآن نیامده دلیلی بر عدم حقانیت ایشان نیست.

در جواب از این سوال که: چرا نام حضرت در قرآن نیامده؟ باید گفت: قرآن در صدد بیان کلیات می باشد؛ همانطور که امام صادق علیه السلام در پاسخ به کسانی که این پرسش را مطرح کردند همین پاسخ را فرمودند. ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم می گویند: چرا نام علی و اهل بیت ایشان در کتاب خدا نیست؟ فرمود: به آنان بگو نماز بر رسول خدا (ص) نازل شد؛ ولی خداوند رکعت های آن را که سه یا چهار تاست در کتابش نام نبرد، تا آنکه رسول الله (ص) آن را برای مردم تفسیر کرد و ... (۱۰) خدای عالم در قرآن، کلیات امامت را مطرح کرده است، چنانچه در رابطه با حضرت ابراهیم می فرماید: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۱).** و در جای دیگر می فرماید: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا (۱۲).** اما درباره مصادیق آن، کار را به پیامبر واگذار کرده است.

پیامبر (ص) در موارد متعددی به نام حضرت علی (ع) تصریح کرده اند. ایشان خطاب به عشیره اش فرمودند: **«إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا (۱۳)»**؛ همانا این (علی) برادر و وصی و جانشین بعد از من است، پس

سخن او را گوش فرا داده و از او اطاعت نمایید.» پیغمبر اکرم (ص) در جنگ خيبر فرمودند: «فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که هرگز از نبرد نمی‌گریزد و پشت به دشمن نمی‌کند. او کسی است که خدا و رسول خدا او را دوست دارند.» (۱۴) و خداوند این دژ را به دست او می‌گشاید.

در حدیث غدیر، پیامبر صریحا فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه» (۱۵). هر کس من مولای اویم علی (ع) مولای اوست». در حدیث منزلت پیامبر به حضرت علی فرمودند: «انت منی بمنزلة هارون من موسى، الا انه لانبی» (۱۶) بعدی.

بنابراین با توجه به معرفی حضرت علی (ع) در سخنان پیامبر (ص) به عنوان جانشین ایشان، وظیفه مسلمانان مشخص است و جای هیچ گونه اختلافی نیست و اگر کسی بگوید: عدم ذکر نام حضرت در قرآن سبب اختلاف امت اسلامی شده است؛ می‌گوییم: خیر. آنچه سبب اختلاف بوده است چیز دیگری است چرا که قرآن دستوراتی داده که با وجود تصریح به آنها، مورد مخالفت اصحاب پیامبر قرار گرفته است. از جمله آنها می‌توان به مخالفت با ارث بردن انبیا «وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (۱۷)، تحلیل متعه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ و اشاره کرد...

هر کسی یا علی بگوید خدا کمکش می کند

مقام معصومین بویژه امیرالمومنین پیش خدا بسیار با عظمت است لذا هر کسی علی را پیش خدا واسطه قرار دهد خدا می پذیرد. هر کسی یا علی بگوید خدا کمکش می کند بر پایه روایات متواتر از رسول اکرم (ص) که در کتب فریقین بدان اشاره شده، به یاد امام علی (ع) بودن، خود نوعی عبادت است

ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرِي عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُ الْأَئِمَّةِ مِنْ « 1.

وُلْدِهِ عِبَادَةٌ»؛ [1] یاد خدای عز و جل، عبادت است، یاد من، عبادت است، یاد

علی، عبادت است و یاد پیشوایان از فرزندان وی، عبادت است

النَّظَرُ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ...»؛ [2] نگاه کردن به علی بن ابی طالب، « 2.

عبادت است و یاد او نیز عبادت است

«ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ»؛ [3] یاد علی (ع)، عبادت است 3.

زَيْنُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ [4] مجالس خود را با یاد علی بن « 4.

ابی طالب (ع) زینت ببخشید

خداوند متعال به برادرم علی (ع) فضیلت‌هایی داده که آنها را نمی‌توان « 5.

شمارش کرد. هر کس که فضیلتی از فضائل او را یاد کند و به آن اقرار و اعتقاد

داشته باشد، خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد، و هر کس

فضیلتی از فضائل او را بنویسد، مادام که نشانی از آن کتابت باقی باشد، فرشتگان

برای او استغفار می‌کنند و از خدای تعالی آمرزش می‌خواهند. هر کس به فضیلتی

از فضائل او گوش دهد، هر گناهی که با گوش کرده باشد، خدای تعالی آن را

بیامرزد. و هر کس به فضیلتی از فضائل او بنگرد، خدای تعالی هر گناهی که او با

[5]. «چشم کرده باشد را نیز می‌آمرزد

با توجه به آنچه گفته شد، ذکر «یا علی» هم می‌تواند مصداقی از مصداق یادبود
حضرشان باشد؛... ذکر یا علی مشکل گشاست و بزرگانی مانند ایه الله ملکی
... تبریزی ختم خاصی برا ذکر یا علی برا رفع حوایج پیشنهاد کرده اند

شیخ مفید، الاختصاص، محقق، غفاری، علی اکبر، محرمی زرنندی، [1].
محمود، ص 224، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، 1413ق

فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضه الواعظین و بصیره المتعظین ج 1، [2].
ص 114، قم، رضی، چاپ اول، 1375ش؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب
آل ابی طالب(ع)، ج 3، ص 203، قم، علامه، چاپ اول، 1379ق؛ أبو القاسم
طبرانی، سلیمان بن أحمد، المعجم الكبير، ج 18، ص 109، قاهره، مکتبه ابن
تیمیه، چاپ دوم، 1415ق؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی
الصحيحین، ج 3، ص 152، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، 1411ق؛
گنجی شافعی، محمد بن یوسف، کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص
252، تهران، دار احیاء تراث أهل البيت(ع)، چاپ دوم، 1404ق

مناقب آل ابي طالب (ع)، ج 3، ص 202؛ ابن مغازلی، علی بن محمد، [3].
مناقب الإمام علی بن ابي طالب (ع)، ص 196، بیروت، دار الأضواء، چاپ سوم،
1424ق؛ ابن مردویه اصفهانی، مناقب علی بن ابي طالب (ع)، ص 75، قم، دار
الحديث، چاپ دوم، 1424ق؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ دمشق، ج 42،
ص 356، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، 1415ق.

محمد بن ابوبکر چه کسی بوده؟

محمد بن ابوبکر "در 25 ذیقعه سال 10 هجری، زمانی که پیامبر اسلام (ص)،
قصد انجام آخرین حج زندگی خویش را داشتند، متولد شد و "عایشه"، خواهر
وی کنیه او را "اباالقاسم" گذاشت. "اسماء بنت عمیس"، مادر محمد بن ابوبکر،
از زنان پاک روزگار خود بود. این بانو، نخست، همسر "جعفر بن ابي طالب" بود.
پس از شهادت جعفر در جنگ مته، به عقد "ابوبکر بن ابي قحافه" درآمد.
حاصل این ازدواج، محمد بن ابوبکر بود. اسماء بعد از مرگ ابوبکر، به عقد
حضرت علی (ع) درآمد که حاصل این ازدواج "یحیی بن علی بن ابي طالب"
بود.

محمد بن ابوبکر، از همان سنین کودکی، با حضرت علی (ع) آشنا شد، بعد از مرگ ابوبکر، و ازدواج اسماء با حضرت علی (ع)، محمد در خانه آن حضرت پرورش یافت و از نزدیک با شیوه زندگی امام علی (ع) و سیره آن حضرت آشنا شد، و این باعث شد که محمد علاقه وافری به حضرت پیدا کند، حضرت علی (ع) نیز متقابلاً محمد را دوست می داشت و می فرمود: «محمد از صلب ابوبکر و فرزند من است.» محمد کم کم در خانه امیرالمؤمنین رشد کرد و معارف دین را بی واسطه از آن حضرت فرا می گرفت و از مردان بزرگ روزگار خود به حساب می آمد.

یکی از مهم ترین حوادث دوران زندگی محمد بن ابوبکر، واقعه "یوم الدار" یا همان جریان کشته شدن عثمان است که روایات ضد و نقیضی در این باره نقل شده است. در کتاب "استیعاب ابن عبد البر اندلسی"، چندین روایت آمده که کند، ولی نویسنده استیعاب، محمد بن ابوبکر را به عنوان قاتل عثمان معرفی می

در پایان با عنوان صحیح‌ترین روایت، این روایت را آورده که: «اسد بن موسی از محمد بن طلحه روایت می‌کند: در کتاب "البدایه و النهایه" آورده که محمد بن ابوبکر، عثمان را نکشته، بلکه از کسانی بوده که فقط وارد خانه عثمان شد، بلکه عثمان را مورد عتاب قرار داده که چرا دین خدا را منحرف کردی و سنت رسول خدا(ص) را نابود کردی، ولی پس از مشاجراتی که بین آن دو صورت گرفت، بیرون رفت و عده‌ای از اهل مصر عثمان را کشتند

شخصی به اسم کنانه گفت: من در یوم‌الدار، در زمان کشته شدن عثمان حضور داشتم و شهادت می‌دهم که محمد بن ابی‌بکر، عثمان را نکشت، بلکه وارد خانه عثمان شد و عثمان به او گفت: «لَسْتُ بِصَاحِبِي: من بزرگ‌تر تو نبودم» و با محمد صحبت کرد، بعد از آن محمد از پیش عثمان بیرون آمد، بدون این که به عثمان آسیب برساند، محمد به طلحه گفت: پس چه کسی او را کشت؟ گفت: مردی از «اهل مصر که به او "حیله بن الأیهم" گفته می‌شود

وقتی حضرت علی(ع) محاصره خانه عثمان را دید، به امام حسن و امام حسین(ع) فرمودند: که خانه عثمان را مورد محافظت قرار دهند، همچنین طلحه و زبیر با

دیدن این جریان، فرزندان خود را به این کار گماردند. در این اثنا مردم که به ستوه آمده بودند، حمله کردند و به سوی خانه عثمان یورش بردند و قصد از بین بردن او را داشتند، در این حین، سر مبارک امام حسن (ع) شکسته شد، به طوری که خون بر سر و صورت حضرت جاری شد و وضع بدی پیدا کرد، عده‌ای از مصریان به همراه محمد بن ابی بکر، از پشت خانه عثمان وارد شدند و کسی متوجه آنها نشد و البته این جای سؤال است که چطور مردان و غلامان عثمان، متوجه ورود آنها نشدند؟

به هر صورت، عثمان به چنگ مصریان افتاد، محمد بن ابوبکر، عثمان را گرفت و به زمین زد و از او پرسید، چرا معاویه به کمک تو نیامد؟ چرا اطرافیانت، تو را یاری نکردند؟ چرا دین خدا را منحرف کردی؟ عثمان به محمد گفت: اگر پدر تو، مرا در این حالت می‌دید، بر من می‌گریست. محمد با این سخن، عثمان را رها کرد و از خانه عثمان، بیرون آمد، ولی عده‌ای از مصریان بیرون نیامدند و عثمان را کشتند، که قاتل عثمان، مردی از مصریان، به نام "سودان بن حمران مرادی" بود.

به دستور حضرت علی(ع)، محمد بن ابوبکر بعد از عزل "قیس بن سعد"، در سال 36 هجری، به جای او به ولایت مصر منصوب شد. محمد وقتی وارد مصر شد در میان مردم حاضر شد و نامه علی(ع) را برای آنان قرائت کرد. حضرت در آن نامه فرمودند: «ای محمد، تقوا پیشه کن و از خداوند اطاعت نما و در نهان و آشکار، ...از خداوند بترس و ظاهر و باطن خود را یکی کن»

محمد بن ابوبکر، یک ماه در مصر توقف کرد و بعد برای کسانی که از بیعت با علی(ع)، خودداری کرده بودند، نامه فرستاد که یا بیایید و بیعت کنید و یا از شهر ما خارج شوید. اما این گروه از بیعت امتناع کردند و از وی خواستند که به آنان مهلت بدهد، ولی محمد بن ابوبکر، پیشنهاد آنان را قبول نکرد. در همین اثنا جریان جنگ صفین پیش آمد، این گروه متمرّد وقتی شنیدند که جریان جنگ صفین، به پایان رسید و شامیان به شام و عراقیان به عراق برگشتند، بر محمد بن ابوبکر شورش بردند، اما شورش‌های آنان با شکست مواجه شد، در این میان شخصی به نام "معاویّه بن خدیج" به خونخواهی عثمان، قیام کرد.

حضرت علی(عم) در نامه‌ای دیگر برای محمد بن ابی بکر و مردم مصر نوشت و به آنان این چنین فرمود: «ای مردم، شما را به تقوا وصیت می‌کنم و از انجام

اعمالی که فردا از آن مورد سؤال قرار خواهید گرفت کوتاهی نکنید، شما در
گرو اعمال خود هستید و با آنها حرکت می کنید و روزی به آنها خواهید رسید...:
ای بندگان خدا از مرگ بترسید و اسباب و وسائل و زاد و توشه برای آن تهیه
نمایید، مرگ شما را، به جاهای سختی می کشاند و حوادث بزرگی در پی دارد...
« حضرت علی (ع) وقتی از حوادث مصر آگاه شد، مالک اشتر را برای آرام
کردن اوضاع مصر به آن منطقه فرستاد. در این میان معاویه با دسیسه ای مالک را
در منطقه "قلزم مصر" مسموم و به شهادت رساند. مصر برای معاویه اهمیت
زیادی داشت، لذا معاویه از هر ابزاری استفاده می کرد تا مصر را تصرف کند.
معاویه به کمک عمر و عاص و عده ای از بزرگان قریش طرحی ریختند که با
استفاده از آن اوضاع داخلی مصر را ناآرام کرده تا بتواند از بیرون با حمله ای
سریع و پر قدرت مصر را بگیرد.

معاویه گفت: برای موافقین و مخالفین خود نامه می نویسم، پیروان خود را به
پایداری فرمان دهیم و آنها را منتظر ورودمان به مصر سازیم و دشمن خود را به
صلح و سازش دعوت کرده و آنان را از نبرد خود بترسانیم، اگر آنچه
می خواهیم، یعنی تصرف مصر، بدون نبرد انجام گیرد، این همان چیزی است که

ما دوست داریم و گر نه جنگ با آنان را در پیش می گیریم. عمروعاص گفت: هر چه خواهی عمل کن اما عاقبت کار جنگ است و نهایتاً همین شد. معاویه لشکری به رهبری عمروعاص به جنگ محمد بن ابی بکر فرستاد که در این نبرد عمروعاص با کمک نیروهای داخل مصر، محمد را محاصره کرد و بعد "معاویه بن خدیج" او را دستگیر کرده و او را گردن زد و بدن مبارکش را در شکم یک الاغ مرده گذاشت و سوزاند.

محمد بن ابوبکر این یار مخلص امام علی (ع)، تنها در جنگ جمل توانست به یاری مولا و امام خویش بشتابد و نهایتاً توسط دشمن خود معاویه به شهادت رسید و دعوت حق را لبیک گفت و در بیست و هشتمین بهار زندگی خود در سال 38 هجری به دیدار معبود شتافت.

هنگامی که خبر شهادت محمد بن ابوبکر را به حضرت علی (ع) رساندند، تاب گشتند. وقتی فردی در آن میان، از علت حضرت به شدت محزون و بی بی تابی ایشان پرسید، حضرت فرمودند: چرا از مرگ او اندوهگین نباشم، او

تربیت شده من بود و در خانه‌ام رشد یافت، او برای فرزندانم، برادر به حساب می‌آمد. من پدر او بودم و او را فرزند خود می‌دانستم

عمادالدین طبری، محمد، بشاره المصطفی لشیعۀ المرتضی، ج 2، ص 61، [4].
نجف، المكتبة الحیدریه، چاپ دوم، 1383ق؛ ابن مغزلی، مناقب الإمام علی بن
أبی طالب (ع)، ص 199؛ محلی، حمید بن احمد، الحدائق الوردیة فی مناقب
الأئمة الزیدیة، ج 1، ص 39، صنعا، مکتبۀ بدر، چاپ اول، 1423ق؛

ابن شاذان، محمد بن احمد، مائۀ منقبۀ من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة من [5].
ولده (ع) من طریق العامة، ص 177، قم، مدرسه الإمام المهدي (عج)، چاپ اول،
1407ق؛ صدوق، محمد بن علی، الأمالی، ص 138، تهران، کتابچی، چاپ
ششم، 1376ش؛ کفایۀ الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب، ص 252

حکم حضرت درباره پدر جوان

روزی حضرت علی علیه السلام داخل مسجد شد، جوانی از روبروی آن حضرت می‌آید و می‌گرید و جمعی بر دور او هستند و او را تسلی می‌دهند؛ حضرت پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: یا علی! شریح قاضی، حکمی بر من کرده که نمی‌دانم درست است یا نه؟ این جماعت پدر مرا با خود به سفر بردند، اکنون برگشته‌اند پدرم با ایشان نیست، چون احوال پدر را از ایشان پرسیدم گفتند: پدرت مرد، گفتم: مال او چه شد؟ گفتند: مالی به جای نگذاشت، پس ایشان را

نزد شریح قاضی بردم و شریح آنها را سوگند داد و آنها قسم خوردند و رفتند و
حال آنکه من می دانم که پدرم مال زیادی با خود به سفر برده بود

پس حضرت، آن جماعت و جوان و خود جمعا نزد شریح آمدند؛ حضرت
فرمود: ای شریح! چگونه میان این گروه، حکم کردی؟ شریح گفت: این جوان
ادعا کرد که پدرم با اینان به سفر رفت و برنگشت، از آنها پرسیدم گفتند: مرد؛
پرسیدم مالش چه شد؟ گفتند: مالی نگذاشت؛ جوان را گفتم: گواه داری؟ گفت:
نه، پس ایشان را قسم دادم

حضرت فرمود: هیئات! در چنین واقعه، اینطور حکم می کنی؟! والله در این واقعه
حکمی بکنم که کسی پیش از من نکرده باشد، مگر داود پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم؛ پس حضرت فرمود: ای قنبر! پهلوانان لشکر را بطلب؛ چون حاضر
شدند، بر هر یک از آن گروه، یکی از آنها را موکل گردانید، پس نظر به آن
گروه کرد و فرمود: چه می گوید؟ گمان می کنید من نمی دانم که شما با پدر این
جوان چه کردید؟ اگر این را ندانم، مرد نادانی خواهم بود. پس فرمود: اینها را
پراکنده کنید و هر یک را در پشت ستونی از ستونهای مسجد باز دارید و

سرهاشان را به جامه‌هایشان بپوشانید که یکدیگر را نبینند، سپس عبدالله بن ابی‌رافع، کاتب خود را طلبید و فرمود: کاغذ و دواتی حاضر کن، مردم بر دور آن حضرت جمع شدند، حضرت فرمود: هر گاه من «الله اکبر» بگویم شما نیز همه «الله اکبر» بگویید.

پس، حضرت یکی از ایشان را تنها طلبید و نزد خود نشاند و صورتش را گشود و فرمود: ای عبدالله بن ابی‌رافع! آنچه می‌گویدی تو بنویس؛ سپس شروع به سؤال کردن نمود و فرمود: چه روزی از خانه‌های خود با پدر این جوان بیرون رفتید؟ گفت: در فلان روز، فرمود: در چه ماه بود؟ گفت: در فلان ماه؛ به کدام منزل که رسیدید او مرد؟ گفت: در فلان منزل؛ فرمود: در خانه چه کسی مرد؟ گفت: در خانه فلان شخص؛ فرمود: چه مرض داشت؟ گفت: فلان مرض؛ فرمود: چند روز بیمار بود؟ و عدد روزهای بیماریش را گفت.

پس، حضرت احوال آن مرده را به تمام سؤال کرد که، چه روز مرد؟ کی او را غسل داد؟ و کی او را دفن کرد؟ و کفن او از چه پارچه‌ای بود؟ و کی بر او نماز کرد؟ و کی او را به قبر برد، چون حضرت همه را از او سؤال نمود و او جواب

گفت: «الله اکبر» فرمود: مردم هم صدا به تکبیر، بلند کردند. پس رفقای او یقین کردند که این شخص، اقرار به کشتن کرده است.

حضرت دستور دادند رویش را بستند، به جای خود بردند. دیگری را طلبید و نزد خود نشانید و رویش را گشود و فرمود: گمان می کردی که من نمی دانم که شما چه کرده اید؟ او گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام! من یکی از آنها بودم، لکن راضی به کشتن او نبودم و اقرار نمود؛ پس هر یک را که طلبید اقرار کردند و آن کسی را، که اول حضرت از او سؤال کرد، طلبید و او هم اقرار کرد که ما پدر این جوان را کشتیم و مال او را برداشتیم. حضرت مال را از آنها گرفت، به جوان داد و بابت خون بهاء حکم جاری فرمود.

جواب سه سؤال از علی (ع)

ابن عباس می گوید: «روزی در مجلس عمر بن خطاب نشسته بودم و کعب الاحبار نزد او بود و امیرالمؤمنین علیه السلام هم در مجلس تشریف داشتند، عمر روی به کعب الاحبار نمود گفت: ای کعب! آیا از تورات چیزی در خاطر داری؟ گفت: بیشتر آن را حفظ دارم. مردی در پهلوی عمر بود گفت: از کعب سؤال کن که خداوند متعال، کجا بود قبل از اینکه عرش خود را خلق کند؟ و عرش خود را از چه چیز خلق کرده است؟ و آبی که عرش بر آن آب بود، از چه چیز خلق شده بود؟»

عمر این سه سؤال را از کعب الاحبار نمود، او در جواب گفت: ما یافته‌ایم که خداوند- تبارک و تعالی- قدیم است و قبل از عرش خدای بر سر سنگ بیت المقدس در هوا بود، چون خواست عرش را خلق کند، خدا آب دهان خود را انداخت، دریاها را خلق کرد، و از آن سنگی که در زیر او بود عرش را خلق کرد. «و پاره‌ای از آن سنگ برای بناء بیت المقدس باقی گذارد».

ابن عباس گفت: «چون کلام کعب الاحبار به اینجا رسید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جای خود برخاست و به طرف منزل روانه گردید

عمر قسم داد امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که مراجعت کند و به جای خود نشیند؛ چون نشست، عمر در خواست کرد از امام و گفت: آنچه می‌دانی بفرما، که مفرج هموم و گرفتاریها هستی! حضرت رو به جانب کعب کردند و فرمودند: آنچه را گفتی، غلط بود و یهودیان هم اشتباه کردند؛ خدا از آنچه شما به هم بافته‌اید و کتابهای آسمانی را به دلخواه خود تحریف کردید و بر خدا، زشت‌ترین دروغها را بسته‌اید، منزّه است؛ ای کعب الاحبار! وای بر تو! سنگی را گمان کرده‌ای که خدای بر او قرار گرفته بود! این سخنی است محال؛ سنگ نمی‌تواند احاطه بر

جلال و عظمت او بنماید؛ و هوایی که ذکر کردی هرگز ممکن نیست که محیط بر ذات احدیت شده باشد. اگر سنگ و هوا با او بودند، پس بایستی آنها هم قدیم باشند و ذات خداوند منزّه است از اینکه به او اشاره بشود یا مکانی برای او فرض بشود، خدا را مکان نیست، او خالق همه مکانها و زمانهاست، خدای تعالی چنان نیست که ملحدین و جاهلین گمان کرده‌اند، خدای متعال قبل از اینکه مکانی و زمانی و هوایی در وجود باشد بوده است.

ذات باری تعالی، محیط بر همه اشیاء است و کائنات را بدون فکر، حادث گردانیده است، اینکه می‌گوییم: خدا بود به جهت شناساندن بودن اوست، چون ذات خدا ما را بیان بخشید که او را به مردم بشناسانیم، چنانچه می‌فرماید: «خلق الانسان، علمه البیان»؛ «خلق کرد انسان را و بدو بیان آموخت» و الا خداوند متعال از کون و مکان و زمان منزّه و مبرا است؛ خداوند مقتدر است بر هر چه اراده علیه او تعلق بگیرد آن را ایجاد می‌فرماید، خدا نوری را خلق نمود بدون ماده و مدت، و از آن نور، ایجاد ظلمت نمود بدو ماده و مدت از لا شیء؛ یعنی هیچ چیز. خدا قادر است که ظلمت را از لا شیء ایجاد نماید و بالاخره خدای تعالی یاقوتی از نور خلق کرد که بزرگی آن مثل بزرگی و عظمت و غلظت آسمانها و

زمینهای هفتگانه بود، سپس نظر هیبت به آن یاقوت نمود، آبی لرزان گردید و تا قیامت لرزان است، بعد عرش را از نور یاقوتی آفرید و بر آن آب قرار داد، و از برای عرش دوازده هزار لغت قرار داد که به آن لغتها خدای را تسبیح می نمایند که هر لغتی به دوازده هزار لغت، تسبیح می کنند که هیچ یک از لغتها به دیگری شباهت ندارند و این قول خدای تعالی است: «و کان عرشه علی الماء لیلوکم»
«عرش او بر آب بود تا بیازماید شما را».

ای کعب! وای بر تو، اگر بنا بر قول تو که دریا آب دهان خدا باشد، چگونه آن سنگ خدا را بر می گیرد، و چگونه آن هوا محیط به خدا می شود؟

عمر بن خطاب خندید و از روی استهزاء به کعب الاحبار گفت: ای کعب! این است علم و حقیقت که ابوالحسن می گوید، نه آن مزخرفاتی که تو بر هم بافتی!
«زنده نمانم در زمانی که در آن وقت ابوالحسن را نبینم».

جوانمردی امیرالمومنین علی علیه السلام در جنگ صفین

در جنگ صفین که در سال 36 هجری بین سپاه علی (ع) با سپاه معاویه ، در گرفت و 18 ماه طول کشید.

در اوائل جنگ صفین ، روزی معاویه با مشاور عزیزش عمروعاص صحبت کرد و برای تحت فشار قرار دادن سپاه علی (ع) گفت
بجا است که ما شریعه (آبراه) فرات را تصرف کنیم ، و در نتیجه ، تشتگی در این بیابان ، سپاه علی (ع) را از پای در آورد
عمروعاص گفت

این کار درست نیست ، زیرا علی (ع) مردی نیست که تشنه بماند و شما آب در اختیار داشته باشید، عراقیان و حجازیان ، همراه او هستند و سرانجام با شمشیرهای بران ، خود را به آب می رسانند

معاویه سخن عمروعاص را گوش نداد، و دستور حمله داد، و سپاه او آبراه فرات را تصرف کردند.

ولی طولی نکشید با حملات قهرمانانه علی (ع) و یارانش ، لشکر معاویه عقب
نشینی کرده و آبراه فرات بدست سپاه علی (ع) افتاد

معاویه از ترس تشنگی ،

بسیار وحشت کرد، و برای علی (ع) پیام فرستاد و تقاضای آزادی آبراه فرات
:نمود. علی (ع) به یاران فرمود

شریعه فرات را آزاد بگذارید و کسی مانع آشامیدن آب نشود،

اگر آنها کار جاهلانه انجام دادند، من چنین کاری را نمی کنم . به این ترتیب ،

امیرمؤمنان علی (ع) در درگیری جنگ ، کار ناجوانمردانه انجام نداد، و با این

عمل انسانی خود، درس جوانمردی و انسانیت - حتی در جنگ به جهانیان

. آموخت

حدیث عجیب

: عن الرسول الأكرم صلى الله عليه وآله وسلم

رسول خدا فرمود:

هر که بخواهد نظر کند به :

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِسْرَافِيلَ فِي هَيْبَتِهِ... هَسِبْتَ إِسْرَافِيلَ

وَإِلَى مِيكَائِيلَ فِي رُتْبَتِهِ... وَرَتْبَهُ مِيكَائِيلَ

وَإِلَى جِبْرَائِيلَ فِي جَلَالَتِهِ... وَجَلَالَتَ جِبْرَائِيلَ

وَإِلَى آدَمَ فِي سَلَمِهِ... وَصَلَحَ طَلَبِي آدَمَ

وَإِلَى نُوحٍ ۝ فِي حُسْنِهِ... وَنِيَكُوئِي نُوحَ

وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلَّتِهِ... وَدُوسْتِي إِبْرَاهِيمَ

وَإِلَى يَعْقُوبَ فِي حُزْنِهِ... وَحُزْنَ وَغَمَ يَعْقُوبَ

وَإِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ... وَزِيَايِي يُوسُفَ

وَإِلَى مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ...و مناجات موسی

وَإِلَى أَيُّوبَ فِي صَبْرِهِ...و صبر ایوب

وَإِلَى يَحْيَى فِي زُهْدِهِ...و زهد یحیی

وَإِلَى عِيسَى فِي سُنَّتِهِ...و سنت عیسی

وَإِلَى يُوسُفَ فِي وَرَعِهِ...و تقوای یونس

وَإِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَم) فِي جِسْمِهِ وَ خُلُقِهِ...واندام و اخلاق
محمد(ص)

فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ (بن أبي طالب)^۱

پس به علی بن ابیطالب نگاه کند.

دلیل قرانی برای برتری امام علی (ع) نسبت به همه انبیاء غیر از خاتم انبیاء
(ص)...

دلیل قرانی: نفس واحد: بنا بر آیه 61 سوره آل عمران که به آیه مباهله مشهور
است امیرالمومنین علیه السلام نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله است و با آن
:حضرت اتحاد وجودی دارد چرا که میفرماید

«أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» و مراد از نفس یا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله که در این «
آیه آمده است به شهادت شیعه و سنی مراد امام علی علیه السلام است. و اگر
رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر از انبیای پیشین است امیرالمومنین علیه السلام
نیز برتر از آنها خواهد بود.....دلیل روایی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ» من و علی از یک نور هستیم. و فرمود لحمک من لحمی
.و دمک من دمی. گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من است

نام مبارک حضرت علی (ع) در قرآن

حضرت ابراهیم (ع)، در سوره شعرا، آیه 84، دعایی میخوانند به این مزمون:

وَاجْعَلْ لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ یعنی: در آیندگان، یک لسان صدق برای من قرار بده. خداوند متعال، دعای حضرت ابراهیم (ع) را مستجاب میفرماید، و در سوره مریم، آیه 50 میفرماید: (خیلی زیباست) **وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا**. و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم، و برای آنها (علی) را لسان صدق قرار دادیم. در تایید این مطلب از اهل سنت: حاکم حسکانی (از علمای حنفی متوفی 490) از عبدالرحمن بزاز (متوفی 468) از هلال بن محمد حفار (از علمای اهل سنت متوفی 414) از ابوالقاسم اسماعیل خزاعی از پدرش علی خزاعی (برادر دعبل خزاعی، شاعر معروف) از امام رضا علیه السلام از پدرش (امام کاظم علیه السلام) از پدرش (امام صادق علیه السلام) از پدرش (امام باقر علیه السلام) از پدرش (امام سجاد علیه السلام) از پدرش (امام حسین علیه السلام) از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: در شب معراج در حالی که جبرئیل مرا بر جناح راست خود سوار کرده بود، به من گفته شد «چه کسی را جانشین خود بر اهل زمین قرار داده ای» گفتم: بهترین اهل زمین اهلیت آن را دارد، علی بن ابی طالب

که برادرم، دوستم و دامادم و پسرعمویم است. به من گفته شد: «ای محمد! آیا دوستش داری؟» گفتم: «بله ای پروردگار عالمین»؛ خدایم گفت: «دوستش بدار و به امت دستور بده که دوستش بدارند. من که علیُّ اعلیٰ (بلندمرتبه‌ترین بلندمرتبه) هستم نام او را از نامهای خود اخذ کردم و او را «علی» نامیدم. پس جبرئیل آمد و گفت: خداوند بر تو سلام می‌دهد و می‌گوید: «بخوان» گفتم: «چه بخوانم؟» گفت بخوان: «وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا، وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» و از علمای شیعه: شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی 381) در چند کتاب خود (خصال، ج 1، ص 307؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص: 139؛ معانی الاخبار، ص 129) با سند صحیح از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا يَعْنِي بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع لَأَنَّ إِبْرَاهِيمَ قَدْ كَانَ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَجَعَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ وَلِيَّاسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا. امام صادق (ع) فرمود: «مقصود از وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا، علی بن ابی‌طالب (ع) است؛ زیرا ابراهیم از پروردگار خواسته بود که برایش در میان اقوامی که آینده می‌آیند؛ زبان راستگویی قرار دهد و خدای تبارک و تعالی برای او و اسحاق و یعقوب، زبان راستگویی چون علی (ع) قرار داده است

کمرت را برای مرگ محکم ببند (مهیای آن باش) زیرا مرگ به دیدار تو خواهد آمد...

عامر بن واثله نقل می کند: (هنگامی که) امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردم را برای بیعت گرد آورد، عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنه الله (برای بیعت) نزد آن حضرت آمد، حضرت دو بار یا سه بار او را برگرداند (و حاضر به بیعت کردنش نشد) و پس از آن با او بیعت کرد و هنگام بیعت با او فرمود: چه چیز جلوی بدبخت ترین این امت را گرفته؟ سوگند به آن که جانم دست اوست که تو این را از این خضاب می کنی - و دست مبارک بر محاسن و سر خود نهاد - و همین که ابن ملجم بیرون رفت حضرت به این دو بیت شعر را خواندند

کمرت را برای مرگ محکم ببند (مهیای آن باش) زیرا مرگ به دیدار تو خواهد آمد

و آنگاه که بر تو وارد شد از مرگ جزع (و بیتابی) مکن

امیرالمومنین(ع) از تاریخ شهادتش خبر می دهد...

ابوالطفیل می گوید: روزی که ابوبکر مرد من بر سر جنازه اش حاضر بودم و زمانی که با عمر بیعت کردند حضور داشتم، که علی بن ابی طالب (علیه السلام) گوشه ای نشسته بود جوانی یهودی و خوش صورت، با نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی) بود، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: یا امیرالمؤمنین! آیا تو دانشمندترین این امت به کتابشان و امر نبوت پیغمبرشان هستی؟ عمر سرش را پائین انداخت... و گفت: دامن این جوان را بگیر. یهودی گفت: این جوان کیست؟ عمر گفت: او علی بن ابی طالب است. یهودی (به امام علی (علیه السلام) عرض کرد: جانشین محمد چند سال پس از او زندگی می کند؟ آیا می میرد یا کشته می شود؟. علی (علیه السلام) فرمود: ای هارونی او بعد از پیغمبر ۳۰ سال زندگی می کند بدون یک روز کم و زیاد سپس ضربتی به اینجا- یعنی به فرق سرش - وارد می آید و محاسنش از خون فرقش رنگین می شود. (کلینی رازی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الاصول من الکافی، ج ۱، (ص ۵۲۹، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعة الثانية، ۱۳۶۲ ه. ش

اگر مشرک شوی تمام اعمالت نابود می‌شود و از زیانکاران خواهی بود...

نقل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اولین بار حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان رهبر بعد از خود انتخاب کرد جمعی از قریش به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم تازه مسلمان هستند از این رو راضی نیستند که تو دارای مقام نبوت باشی و مقام امامت به پسر عمویت علی واگذار شود اگر در این مورد مدتی صبر کنی بعد اعلام امامت علی (علیه السلام) را بنمایی بهتر است (و قضیه مورد قبول مردم واقع خواهد شد) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من این کار را به رأی خود انجام نداده‌ام بلکه فرمان خدا چنین بوده است، آنها گفتند: اگر پیشنهاد ما را به خاطر اینکه مخالفت با دستور خدا می‌شود نمی‌پذیری پیشنهاد دیگری داریم و آن اینکه در امر خلافت مردی از قریش را با علی (علیه السلام) شریک گردان تا دلهای مردم به سوی علی (علیه السلام) متوجه و آرام شود و در نتیجه امر خلافت و رهبری آسیب پذیر نگردد و مردم در این مورد با تو مخالفت نکنند در این هنگام جبرئیل از طرف خدا آمد و آیه (65 سوره زمر) را نازل کرد

اگر مشرک شوی تمام اعمالت نابود می شود و از زیانکاران خواهی بود. (تنزیه
الانبياء، سید مرتضی).

فروشنده جبرئیل و خریدار میکائیل بود

روزی علی (علیه السلام) وارد خانه خود شد و دید حسن و حسین علیهم السلام نزد فاطمه زهرا علیها السلام گریه می کنند. حضرت سؤال کرد چرا روشنایی چشمان من می گریند؟ فاطمه زهرا علیها السلام گفت: اینها گرسنه اند و یک روز است که چیزی نخورده اند! علی (علیه السلام) پرسید: پس این دیگ بر سر آتش چیست؟ گفت: در دیگ تنها آب است که برای دل خوشی فرزندانم بر سر آتش نهاده ام! علی (علیه السلام) دلتنگ شد، عبايي که داشت به بازار برد و فروخت و با 6 درهم آن خوراکی تهیه کرد. وقتی که به سوی خانه باز می گشت فقیری به حضرت گفت: آیا کسی در راه خدا وام می دهد که چند برابر گردد؟ علی (علیه السلام) همه آن خوراکی را به او داد و چون به خانه رسید فاطمه علیها السلام پرسید: یا علی! توفیق یافتی و چیزی آماده کردی؟ گفت: آری. لیکن همه آن را به بینوایی دادم. فاطمه علیها السلام گفت: چه خوب کردی تو همیشه توفیق کار خیر می یابی! علی (علیه السلام) برگشت تا برای نماز به مسجد برود، در راه کسی را دید که گفت: یا علی (علیه السلام) این شتر را من می فروشم. علی (علیه السلام) گفت: من فعلا پولی ندارم، آن شخص گفت:

به تو فروختم هر وقتی که پولی به تو رسید به من باز دهی! علی (علیه السلام) آن
شتر را به 60 درهم خرید و حرکت کرد که ناگهان شخصی دیگر رسید و عرض
کرد یا علی (علیه السلام) این شتر را به من بفروش. علی (علیه السلام) گفت:
فروختم به چه قیمت می خری؟ گفت 120 درهم. علی (علیه السلام) شتر را داد و
پول را گرفت و نیمی از آن را به برگشت و ام و نیم دیگر را به کار خود برد در
این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ماجرا را از علی
(علیه السلام) شنید و فرمود: فروشنده جبرئیل و خریدار میکائیل بود و این آن
وامی بود که به آن فقیر بخشیدی (کشف الاسرار، ج 1).

من شش ماه تمام جان کندم که توانستم سوره بقره را حفظ کنم حال از کتاب
اینها بخوانم؟

عمر به قیصر روم نامه نوشت که یا مسلمان شوید یا مهای جنگ شوید

قیصر در جواب عمر نوشت من به همراه این نامه چهار نماینده از چهار دین
برای شما فرستادم یکی پیرو عیسی دیگری پیرو موسی و دیگری پیرو داوود و آن
یک پیرو ابراهیم خلیل اگر توانستی آن نمایندگان را قانع کنی من شخصا مسلمان
شده و کشورم را به شما تسلیم خواهم کرد

عمر با چهار نماینده رو برو شد هر چهار تا به اتفاق به عمر گفتند مژده دین شما را
در کتب خود داریم و میدانیم که آخرین شریعت تمام کتب ما را میداند و معجزه
از پیامبران ما نشان میدهد و ما اکنون منتظریم

عمر به مشاوران خود گفت من شش ماه تمام جان کندم که توانستم سوره بقره را
حفظ کنم حال از کتاب اینها بخوانم؟ مشاوران به اتفاق گفتند آنها را به علی
واگذار چرا که اگر نتواند انجام دهد رسوا میشود که علی توانایی انجام چهار
معجزه و خواندن چهار کتاب آسمانی را ندارد

پس به این طریق آبروی علی میرود

پس عمر به دنبال مولای ما علی (ع) فرستاد اما علی ع فرمود هر کس بامن کاری دارد خودش می آید

اینجا عمر دوباره از مولای ما خواهش کرد پس مولا فرمود هر کس مرا بخواهد اینجا می آید

پس با اجبار عمر و مشاورانش و چهار نماینده به نخلستان رفتند مولا در حال آبیاری بود پس عمر جریان نمایندگان را به مولا گفت

مولا علی (ع) پیرو دین داوود را صدا زد او جلو آمد علی گفت زبور را باز کن صفحه فلان را پیدا کن و شروع کرد به خواندن زبور از حفظ آنهم به صوت داوود نبی

پیرو داوود از هوش رفت وی را به هوش آوردند

پس مولا بیل خود را از دسته جدا کرد و بیل را مانند خمیر در آورد و از آن زرهی بافت پس به پیرو داوود فرمود آیا قانع شدی او با احترام فراوان مرید علی شد

پس مولا پیرو موسی را فرا خواند و به وی گفت کتاب تورات را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد از تورات چند صفحه خواند و دسته بیل خود را بر

زمین انداخت پس چوب همچون عصای موسی به اژدها تبدیل شد که سخت به عمر غضب داشت عمر گفت ای ابا الحسن الامان پیرو موسی از هوش رفت پس مولا دست به اژدها برد و دوباره به حالت اولش برگشت و شد دسته بیل پس به پیرو موسی فرمود قانع شدی پیرو موسی فوراً به مولا سجده کرد و گفت حقا که تو سرور جهانیانی

پس بفرمود آتشی فراوان ساختند حضرت به پیرو ابراهیم گفت فلان صفحه از کتاب خود را باز کن و از کتاب او چند صفحه خواند و قدم زنان وارد آتش شد عمر در پی او رفت اما دامنش آتش گرفت و فوراً به عقب برگشت مولا از درون آتش صدازد که ای پیرو ابراهیم قانع شدی؟ او هم چون دیگران سر تعظیم فرود آورد پس به اتفاق وارد قبرستانی قدیمی شدند، حضرت امر کرد گوشه ای از قبرستان را کنند به اندازه زیادی گود شد پس بفرمود ای بنده خدا به اذن خدا بلند شو این علیست که تورا صدا میزند پس صدایی نیامد عمر گفت یا اباالحسن این دیگر از عهده تو خارج است نمیتوانی، پس از چندی هیکلی از زیر خاک سر برآورد و گفت لبیک یا سیدی، آن هیکل آنچنان بزرگ و وحشتناک بود که عمر از هوش رفت و خود را نجس کرد پس از مولا پرسید ای سرور مومنان امری داشتید مولا فرمود خود را معرفی کن او گفت من در زمان نوح زندگی میکردم

متأسفانه به نوح ایمان نیاوردم پس اینگونه تا بحال در عذاب گرفتار بودم من در
دخمه ای عذاب میشدم شما مرا صدا زدید تا زنجیر از پای من گشودند طول
کشید اما در راه شنیدم به برکت قدوم شما خدا مرا بخشیده پس مولا فرمود بجای
خویش

بازگرد و شکر بسیار کن پس او دوباره به زیر خاک رفت مولا به پیرو عیسی
فرمود انجیل را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد به خواندن انجیل از
حفظ تمام چهار نماینده به مولا تعظیم کردند و مسلمان شدند و عمر نامه ای به
نمایندگان داد که قیصر باید کشورت را تسلیم کنی پس پیکی از قیصر برگشت و
گفت قیصر فرموده تو ارزش نامه نداری پس شفاهی جوابت میدهم زمانی که آن
بزرگواری که آبیاری میکرد بر مسند حکومت نشست من هم کشورم را تسلیم
میکنم... (بحار الانوار ج 10 صفحه 60)

معاویه عصبانی می شود...

معاویه وارد مکه شد،

گروهی بر معاویه وارد شدند و گفتند: آیا میدانی که ابن عباس تفسیر قرآن میکند

معاویه گفت

خب ابن عباس پسر عمه ی پیغمبر بوده، او از هاشمیان است! اگر او نکند که

تفسیر کند؟

گفتند: تفسیر میکند آیات رو به نفع علی بن ابیطالب! ما از این شاکی هستیم

معاویه گفت: خودم رسماً وارد مجلس میشوم و جمعیشان را برهم میزنم

معاویه وارد مجلس تفسیر ابن عباس میشود، ابن عباس با چنان کیفیتی تفسیر

آیات میکرد که معاویه هیچ جای اعتراضی بر خود ندید

بعد از مجلس معاویه رو به ابن عباس کرد و گفت

ابن عباس تو تفسیر آیات میکنی یا فضائل علی بن ابیطالب را بازگو میکنی؟

ابن عباس گفت

معاویه به من بگو کجای قرآن است که فضائل علی بن ابیطالب نیست؟ از خودت هم سوال میکنم جواب میدهی؟

أَنْتَ أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ "این آیه برای کیست معاویه؟"

معاویه گفت

رسول خدا فرمود منذر این امت منم و هادی وجود علی بن ابیطالب است! ولی ابن عباس حتما باید این آیه را بخوانی؟

ابن عباس گفت: "أَنْتَ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" بگو این آیه برای کیست معاویه؟

معاویه گفت: این هم قصه ی طهارت و عصمت علی بن ابیطالب و اهل بیتش است، درست! ولی حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت: "أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَكِعُونَ" معاویه این آیه برای کیست؟

معاویه گفت: زمانی که علی بن ابیطالب انگشتر در راه خدا داد این آیه بر حق علی نازل شد، قبول دارم! ولی حتما این را باید بخوانی؟

ابن عباس گفت: "عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ" معاویه بگو این آیه در حق کیست؟

معاویه گفت: رسول خدا فرمود خبر عظیم علی بن ابیطالب است که هم مردم ازش میپرسند و هم من از علی خواهم پرسید، ولی ابن عباس حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت: "وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا" بگو بینم این آیه برای کیست؟

معاویه گفت: پیغمبر فرمود حبل الله علی بن ابیطالب است دست به دامن علی بزنید و جای دیگر نروید که گمراه میشوید. ولی باید همین را تفسیر کنی؟

ابن عباس گفت: "كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت: این قصه قصه ی علم علی بین ابیطالب است که خدا همه ی علم جاری رو در سیره ی او تعریف میکند، ولی لازم است حتما این را بخوانی؟

ابن عباس گفت: "قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ" بگو به من که این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : این هم ماجرای مباحله با اهل نجران است که خدا در این آیه علی بن ابیطالب را نفس پیغمبر میخواند، ولی برای مردم حتما باید همین را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "سَالَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : روز غدیر شخصی نزد رسول خدا آمد و گفت این سخنان از خودت بود یا از خدا؟ پیغمبر فرمود امر رسالت بود،

شخص رو به پیغمبر کرد و گفت به خدا بگو بر من عذاب وارد کند که تحمل ولایت علی را ندارم و خداوند جلوی همگان دشمن علی را هلاک کرد، ابن عباس قبول دارم! آیا باید همین آیه را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ" این آیه دیگر برای چیست معاویه؟

معاویه گفت: این هم ماجرای ابلاغ ولایت علی بن ابیطالب است قبول دارم! ولی این را حتما باید بازگو کنی؟

ابن عباس گفت: "أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ" معاویه به من بگو این دگر برای کیست؟

معاویه گفت: این آیه هم اکمال دیانت در پرتوی ولایت علی بن ابیطالب است ولی آیه ای دیگر بخوان نه این

ابن عباس از جا بلند شد و گفت

معاویه به من بگو کجای قرآن را بخوانم که فضل علی بن ابیطالب نباشد؟! کجا را بخوانم که از علی بیان نشده باشد؟

"معاویه گفت: اصلاً ابن عباس بخوان "إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا"

ابن عباس: معاویه در این مورد هم شرمنده تم که حتی این آیه هم فضل علی بن ابیطالب است

معاویه گفت: علی در این آیه دگر چه میکند ابن عباس؟

ابن عباس گفت: نشیدی بعد از رسول خدا یک سال نگذشته بود که زلزله ای بر مدینه آمد که همه ی مردم از شدت وحشت از خانه به در شده بودند و علی در میانشان حاضر شد و خواند این آیه را و پایش را بر زمین کوبید و فرمود زمین! ابوتراب بر تو امر میکند آرام گیر

معاویه که از غضب بر خود میپیچید گفت

ابن عباس راحت بگو تا قرآن باشد، علی هم خواهد بود (بحار الانوار ج ۴۴ ص

